

خانواده در جوامع غربی

(زوال یا احیا)

علی جنادله^۱

مقدمه

کشورهای غربی پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه از نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ به بعد، شاهد تغییرات جدی در خانواده و رفتارهای مربوط به آن شدند. البته این بدان معنا نیست که تا پیش از این خانواده غربی بدون تغییر بوده است. بلکه همان‌طور که فارستبرگ (۲۰۱۰: ۶۸) خاطر نشان می‌کند، «برخلاف تصور غلط رایج که نظام‌های خانواده غربی تنها در برهه‌های اخیر دچار تغییرات وسیع شده‌اند، شکل و کارکرد خانواده در غرب، تا آنجاکه سوابق در دسترس وجود دارد، همیشه در حال تغییر و تحول بوده است. ازدواج، باروری، الگوهای هم‌سکونت و والدین و فرزندان، شیوه‌های فرزندپروری، و در واقع هرچه توسط جمعیت‌شناسان و مورخان خانواده قابل اندازه‌گیری بوده است، در طول زمان دچار فراز و نشیب بوده است. الگوهای جمعیتی، باورهای فرهنگی و نهادهای اجتماعی و خانواده در پاسخ به تغییر شرایط اقتصادی واکنش نشان داده و خود را با این تغییرات تطبیق داده‌اند. به این معنا، خانواده «سنتی» از گذشته‌ای طلایی برخوردار نیست. اما طی اواخر قرن بیستم، نهاد خانواده، به دلایلی که دانشمندان علوم اجتماعی تاکنون به بخشی از آن‌ها پی برده‌اند، دچار تحولاتی اساسی در شکل و کارکرد خود شده است». مجموعه تغییراتی که امروزه به تبعیت از لسته‌یگ و وان دکا (۱۹۸۶) تحت عنوان «دومین گذار جمعیتی»^۲ شناخته می‌شوند (لسته‌یگ، ۱۹۹۸).

اولین نشانه‌های دومین گذار جمعیتی در دهه ۱۹۵۰، با افزایش نرخ طلاق به‌ویژه در ایالات متحده آمریکا و کشورهای اسکاندیناوی، مشاهده شد و شانه خالی کردن از تعهد مادام‌العمر به ازدواج با این منطبق که «یک طلاق خوب بهتر از یک ازدواج بد است» توجیه می‌شد. از نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ به بعد، باروری از نرخ بالا در «انفجار جمعیتی»^۳ رو به افول نهاد. علاوه بر این، سن اولین ازدواج، افزایش پیدا کرده و نسبت تجرد روبه‌افزایش

۱. استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، ajanadleh@atu.ac.ir

2. Second demographic transition

3. Baby boom

نهاد. سپس همباشی^۴ پیش از ازدواج فزونی گرفت و ازدواج مجدد پس از طلاق یا فوت همسر، کاهش یافته و در مقابل «همباشی پس از ازدواج»^۵ جایگزین آن شد. در دهه ۱۹۸۰، موالید ناشی از همباشی حتی از کشورهای اسکاندیناوی فراتر رفته و به بقیه اروپای غربی نیز گسترش یافت (لستهیگ، ۲۰۱۰: ۲۱۲). علاوه بر این، با افزایش تعداد بچه‌های متولد شده خارج از چارچوب ازدواج، چه به صورت همباشی یا مادران مجرد^۶، فرزندآوری و فرزندپروری به میزان بیشتری مستقل از ازدواج شد (گلدشایدنر، برنهارت، و لاپگورد، ۲۰۱۵: ۲۰۷). بدین ترتیب ویژگی‌های مشخصه دومین گذار جمعیتی در ارتباط با تغییرات صورت گرفته در تشکیل خانواده، ظهور روندهایی همچون فروپاشی خانواده^۷ و افزایش طلاق، افت نرخ باوری^۸، تأخیر در ازدواج و اجتناب از پیوندهای رسمی و در مجموع رویگردانی از ازدواج و در مقابل افزایش همباشی یا زندگی بدون رابطه و افزایش مجرد زیستی و افزایش موالید در پیوندهای توافقی^۹ بوده است (لستهیگ، ۱۹۹۸: ۵؛ گلدشایدنر و همکاران، ۲۰۱۵: ۲۰۷). این روندها ابتدا در کشورهای همچون ایالات متحده و کشورهای اسکاندیناوی، مشهود بودند و سپس به کشورهای همچون آلمان و کشورهای مدیترانه‌ای نیز گسترش پیدا کردند (اسپینگ-اندرسن و بیلاری، ۲۰۱۵: ۱).

باتوجه به رویکردها و مباحثات مطرح شده توسط صاحب‌نظران علوم اجتماعی (که در ادامه مقاله توضیح داده شده‌اند)، دو سؤال عمده در ارتباط با روندهای مربوط به دومین گذار جمعیتی، قابل طرح است. سؤال اول ناظر به علل و زمینه‌های این دگرگونی‌ها و سؤال دوم ناظر به آینده و سرانجام این تحولات است. در پاسخ به سؤال اول، برخی بر ترجیحات ارزشی و نگرشی به‌عنوان علل و زمینه‌های دگرگونی‌های خانواده تأکید کرده‌اند و گروه دیگر، علل و شرایط ساختاری را مورد توجه قرار داده‌اند. متناسب با پاسخ به سؤال اول نیز، دو پاسخ متفاوت به سؤال دوم داده شده‌اند. گروهی که بر ترجیحات ارزشی و نگرشی به‌عنوان علل دگرگونی‌های خانواده تأکید می‌کنند، باتوجه به گسترش و شدت یافتن مجموعه ارزشی و نگرشی همزاد با دومین گذار جمعیتی، استمرار این روندها و فرسایش یا کاهش خانواده را پیش‌بینی می‌کنند. اما در مقابل، طرفداران تبیین ساختاری، باتوجه به شواهد جدیدتر، بر این باورند که علی‌رغم گسترش و شدت یافتن مجموعه ارزش‌های همزاد با دومین گذار جمعیتی، به دلیل تغییر شرایط ساختاری، شاهد متوقف شدن روند تغییرات دومین گذار

-
4. Cohabitation
 5. Postmarital cohabitation
 6. Single mothers
 7. Union dissolution
 8. Baby bust
 9. Consensual unions

جمعیتی و حتی معکوس شدن این روندها یعنی اقبال مجدد افراد به تشکیل خانواده و فرزندآوری در برخی کشورها هستیم.

در این مقاله تلاش می‌شود با تکیه بر داده‌های دو پیمایش ارزش‌های جهانی و مطالعه ارزش‌های اروپایی، تاحدامکان، این دو دیدگاه موردبررسی قرار گیرند.

تعیین کننده‌های تحولات خانواده: ترجیحات ارزشی^{۱۰} یا شرایط ساختاری

روندهای مربوط به دومین گذار جمعیتی براساس سه چشم‌انداز نظری نسبتاً متفاوت تبیین شده‌اند. نظریه تغییرات ارزشی^{۱۱} (لسته‌یگ، ۱۹۹۵ و ۲۰۱۰؛ وان د کا، ۲۰۰۱؛ پرستون، ۱۹۸۶)، نظریه اقتصاد جدید خانواده^{۱۲} (بکر، ۱۹۷۴، ۱۹۷۳) و نظریه محرومیت اقتصادی نسبی^{۱۳} (ایسترلین، ۱۹۷۶). در چشم‌انداز نظری تغییرات ارزشی که توسط لسته‌یگ و دیگران مورد توجه قرار گرفته است، دومین گذار جمعیتی به تغییرات ارزشی از ارزش‌های مادی‌گرایانه^{۱۴} (امنیت اقتصادی و فیزیکی) به ارزش‌های پسامادی‌گرایانه^{۱۵} (خودشکوفایی فردی و کیفیت زندگی) یا ارزش‌های پست مدرن در کشورهای مرفه‌تر نسبت داده شده است (وان د کا، ۲۰۰۱). در این رویکرد که اسپینگ- اندرسن و بیلاری (۲۰۱۵) از آن تحت عنوان سناریوی پست مدرن «کاهش خانواده»^{۱۶} نیز نام برده‌اند، با توانایی افراد در برآورده کردن نیازهای مادی و در نتیجه گسترش ارزش‌های پست مدرن، یعنی افزایش اولویت نیازهای «مرتبه بالاتر»^{۱۷} همچون خودشکوفایی^{۱۸} و خود تحقق‌بخشی^{۱۹} و تمایل به سبک زندگی فردگرایانه، نگاه سستی به زندگی خانوادگی کم‌رنگ شده و افراد اهمیت کمتری برای پاداش‌های متعارفی همچون داشتن فرزند و حفظ ازدواج‌های مادام‌العمر، قائل شدند. از این منظر، هزینه فرصت تعهد خانوادگی طولانی مدت براساس تاثیر منفی آن بر تحقق موفقیت فردی مورد توجه قرار می‌گیرد (چرلین، ۲۰۱۶: ۱۲۱؛ اسپینگ اندرسن-بیلاری، ۲۰۱۵: ۱).

لسته‌یگ (۲۰۱۰) براساس تحلیل داده‌های مقطعی و پانلی مختلف نتیجه می‌گیرد که انتخاب الگوهای رفتاری جدید مبتنی بر اساس مجموعه‌ای از ارزش‌های جدید صورت گرفته و این رفتارها نیز به طور متقابل باعث تقویت این مجموعه ارزشی می‌شوند. این الگوهای رفتاری و شرایط جدید زندگی به ویژه همباشی، با

10. Value preferences

11. Ideational shift

12. New Home Economics

13. Relative economic deprivation

14. Materialist values

15. Postmaterialist values

16. Less family

17. "higher-order" needs

18. Self-expression

19. Self-realization

احساسات سکولار و ضد اقتدارگرایانه^{۲۰} نسل جوان که دارای جهان بینی برابرگرایانه تر^{۲۱} و تاکید بر ارزش های خودشکوفایی^{۲۲} همراه می باشند بگونه ای که تمایلات سکولار، برابرگرایانه، و ضد اقتدارگرایانه، ارزش های خودشکوفایی و ارزش های تاکید کننده بر استقلال فردی، پیش بینی کننده ای قوی برای الگوهای زندگی شامل وضعیت های نامتعارفی همچون، همباشی پیش از ازدواج و فرزندآوری در همباشی می باشند. بدین ترتیب، لستهیگ (۲۰۱۰)، با اولویت دادن به ارزش ها بر شرایط ساختاری، ارزش های جدید را به عنوان محرک مستقل رفتار افراد معرفی می کند (گلدشایدن و همکاران، ۲۰۱۵: ۲۱۳).

در مقابل، دو رویکرد دیگر بیشتر علل و شرایط ساختاری دومین گذار جمعیتی را مورد توجه قرار می دهند. بکر (۱۹۸۱)، دومین گذار جمعیتی را براساس استقلال اقتصادی زنان تبیین می کند. براساس نظریه اقتصاد جدید خانواده بکر (۱۹۷۳، ۱۹۷۴)، مهمترین دلیل ازدواج، در رفاه و بهره‌وری حاصل از مکمل بودن مهارت زوجین و تخصص‌گرایی در وظایف نهفته است. براین اساس در صورت همگرایی هرچه بیشتر مهارت‌های قابل عرضه مردان و زنان در بازار کار، عواید ازدواج کاهش خواهد یافت. افزایش تحصیلات زنان و در نتیجه فراهم شدن فرصت‌های شغلی بهتر برای زنان، باعث شد آنها برای تامین امنیت اقتصادی خود، وابستگی کمتری به اشکال سنتی خانوار داشته باشند و در مقابل هزینه فرصت مرتبط با وظایف خانگی و فرزندآوری و فرزندپروری افزایش یابد. در نتیجه آنها، خدمات فراهم شده توسط بازار را جایگزین این وظایف کردند. بدین ترتیب به طور خلاصه، فرسایش خانواده، نتیجه فرعی تلاش زنان برای استخدام و اشتغال است (اسپینگ-اندرسن، ۲۰۱۵: ۱؛ لستهیگ، ۱۹۹۸: ۶).

در نظریه محرومیت نسبی ایسترلین (۱۹۷۶)، روندهای دومین گذار جمعیتی براساس تنش بین آرزوهای مادی^{۲۳} و کمبود فرصت‌های شغلی و حرفه‌ای مطلوب در دهه ۱۹۷۰، تبیین می شوند. ویژگی‌های جمعیتی یک نسل به ویژه اندازه جمعیت هر نسل، نیز در این تنش نقش مهمی دارند، زیرا تعیین کننده فرصت‌های اقتصادی آن نسل می باشند (لستهیگ، ۱۹۹۸: ۶). این تنش از یک سو ناشی از بالا بودن آرزوهای مصرفی نسل انفجار جمعیتی به دلیل تجربه رونق اقتصادی در دوران رشد و از سوی دیگر کمبود فرصت‌های شغلی این نسل به دلیل اندازه جمعیت نسبتاً زیاد آن می باشد. این تبیین مبتنی بر این ایده است که رفتار افراد متأثر از تعامل بین آرزوها و منابعی است که افراد برای برآورده کردن آرزوهای خود دارند (ایسترلین، ۱۹۷۶: ۱۷). از این منظر هر

20. Anti-authoritarian

21. Egalitarian world view

22. Expressive values

23. Material aspirations

فردی با مجموعه‌ای از آرزوهای مادی که در طی دوره رشد- به اصطلاح جامعه‌شناختی، تجربه جامعه‌پذیری اقتصادی- شکل گرفته‌اند پا به دوره بزرگسالی می‌گذارد. هرچند این آرزوها در تجربه‌های بعدی چرخه زندگی فرد، قوام بیشتری پیدا می‌کنند، تغییر در سطح مطلوب زندگی فرد در دوره بعد از بزرگسالی، عموماً نسبتاً کند خواهد بود (ایسترلین، مک‌دونالد و ماکانوویچ، ۱۹۹۰: ۲۷۸). براین اساس، ایسترلین (۱۹۷۶) در تحلیل نوسانات چشمگیر باروری در آمریکا از سال ۱۹۴۰، یکی از عوامل تعیین‌کننده فرزندآوری زوج‌های متاهل را تنش بین آرزوهای مادی آنها و منابعشان، معرفی می‌کند. چیزی که می‌توان «ثروت نسبی»^{۲۴} یک زوج متاهل در نظر گرفت. اگر منابع زوجین در نسبت با آرزوهایشان، زیاد باشد، آنها آزادی بیشتری در فرزندآوری احساس می‌کنند. اما چنانچه منابعشان در نسبت با آرزوهایشان، کم باشد، در فرزندآوری مردد خواهند شد. در ارزیابی منابع، چشم انداز افراد در خصوص درآمد مورد انتظار بسیار مهم می‌باشد. زیرا هرچه نان آور اصلی، بیشتر بتواند سبک زندگی مورد انتظار زوجین را برآورده کند، فرزندآوری زوجین آسان تر بوده و فشار کمتری برای اشتغال زن خواهد بود. تاکید بر درآمد و سبک زندگی مورد انتظار از این نظر مهم است که هرچند براساس دیدگاه اقتصاددانان، رشد درآمد سرانه واقعی افراد، باعث رفاه افراد می‌شود، اما از آنجا که آرزوهای مادی افراد، محصول تجربه جامعه‌پذیری اقتصادی افراد می‌باشد، در دراز مدت، با افزایش درآمدها، آرزوهای افراد نیز توسعه پیدا کرده و در نتیجه بهبود رفاهی مورد انتظار از رشد درآمد خنثی خواهد شد (ایسترلین، ۱۹۷۶: ۴۲۱-۴۱۷).

بسته به قدرت بازار کار برای جوانان، هر فرد تحقق آرزوهای مادی شکل گرفته در دوران رشد را آسان یا سخت می‌یابد و بر همین اساس واکنش نشان می‌دهد. بدین ترتیب شرایط سخت بازار کار، که ویژگی آن کمبود امکانات در مقایسه با درآمد مطلوب می‌باشد (یعنی درآمد نسبی پایین)، منجر به تغییراتی در رفتار اقتصادی و جمعیتی افراد در جهت پر کردن این شکاف می‌شود. یکی از واکنش‌های آشکار، اجتناب از بار وابستگی (تکفل)^{۲۵} اقتصادی از طریق به تاخیر انداختن ازدواج و تشکیل خانواده و یا در صورت متاهل بودن، داشتن فرزند کمتر برای امکان اشتغال مادر توأم با فرزندپروری است. از سوی دیگر افزایش تنش‌های زناشویی ناشی از دشواری تحقق سطح مطلوب زندگی، منجر به جدایی و طلاق شده و افزایش گسترش والدین مجرد، دلالت بر وخامت سطح زندگی این افراد دارد. همچنین والدین مجردی که سطح زندگی خود را با تهدید مواجه

24. Relative affluence

25. Dependency burden

می‌بینند برای جبران این وضعیت یا سربار والدین خود^{۲۶} شده و یا اقدام به تشکیل واحدهای خارج از چارچوب ازدواج^{۲۷} می‌کنند (ایسترلین و همکاران، ۱۹۹۰: ۲۷۸).

فرسایش خانواده: استمرار یا مرحله گذار

هر چند هر سه تبیین فوق، روندهای یکسانی را مورد توجه قرار داده و می‌توان آنها را تکمیل کننده همدیگر برای تبیین دومین گذار جمعیتی در نظر گرفت، از آنها دلالت‌های متفاوتی در خصوص پیش‌بینی جهت این روندها قابل استنتاج است. براساس رویکرد تغییرات ارزشی، انتظار می‌رود با گسترش ارزش‌های فرامادی‌گرایانه (همچون ارزش خودشکوفایی، و تمایلات سکولار، برابرگرایانه و ضد اقتدارگرایی و مدارا و پذیرش بیشتر نسبت به الگوهای جدید رفتاری و ...)، و مجموعه شرایط ساختاری زمینه‌ساز این تغییرات ارزشی همچون گسترش آموزش، اشتغال و شهرنشینی و به ویژه اشتغال زنان (لستهیگ، ۲۰۱۰)، مجموعه روندهای دومین گذار جمعیتی استمرار یافته و شدت بیشتری پیدا کنند و بر این اساس، فرسایش خانواده^{۲۸} پیش‌بینی می‌شود. این در حالی است که براساس دو رویکرد دیگر، می‌توان انتظار داشت در صورت تغییر شرایط ساختاری و در نتیجه کاهش هزینه فرصت تشکیل خانواده و وظایف خانگی یا کاهش تنش بین سطح آرزوها و منابع افراد، روندهای دومین گذار جمعیتی متوقف شده و حتی جهت معکوسی را در پیش بگیرند.

همانگونه که اسپینگ-اندرسن و بیلاری (۲۰۱۵) نشان داده‌اند، سه گونه از شواهد اخیر، پیش‌بینی فرسایش خانواده را به چالش کشیده و یا نادرستی آن را نشان می‌دهند. اولاً شواهد زیادی نشان می‌دهند که نه کاهش باروری و نه جهش طلاق، هیچکدام بیانگر تغییری اساسی در ترجیحات افراد در ارتباط با خانواده^{۲۹} نیستند. مطالعات مربوط به ارزش‌ها و نگرش‌های خانواده، نشان دهنده ثبات چشمگیری در ترجیحات افراد در خصوص ازدواج، مادری، و تعداد فرزندان مطلوب می‌باشند. پیمایش‌های قابل توجهی در اروپا نشان می‌دهند که کاهش میانگین بعد خانوار مطلوب، به پایین‌تر از سطح جایگزینی صحیح نیست و تغییرات ارزشی پست مدرن به جز در حوزه گرایش‌های جنسی به ندرت مشاهده می‌شود.

دوم اینکه، داده‌های اخیر نشان دهنده معکوس شدن روندهای مشاهده شده طی نیمه دوم قرن بیستم می‌باشند (اسپینگ-اندرسن و بیلاری، ۲۰۱۵: ۲). در حالی که در دومین گذار جمعیتی، مشارکت زنان در بازار

26. Doubling up with their own parents

27. Unmarried couple union

28. Erosion of the family

29. People's family preferences

نیروی کار، با تاخیر ازدواج و عدم ازدواج، باروری کم و حتی مافوق کم، و افزایش طلاق همراه بود، شواهد جدید هرچه بیشتری نشان می‌دهند که بسیاری از این روابط مشاهده شده، ضعیف شده و حتی معکوس شده‌اند (گلدشایدنر و همکاران، ۲۰۱۵: ۸-۲۰۷). این به ویژه در خصوص نرخ باروری مشهود است. به گونه‌ای که نرخ باروری با توسعه اقتصادی، درآمد و میزان اشتغال زنان رابطه مثبت پیدا کرده و سرعت به تاخیر انداختن فرزندآوری کاهش پیدا کرده است (اسپینگ-اندرسن و بیلاری، ۲۰۱۵: ۲). کشورهای اروپای جنوبی که زمانی دارای بالاترین باروری و کمترین میزان اشتغال زنان بودند، در حال حاضر کمترین میزان باروری را دارند علی‌رغم اینکه همچنان از میزان اشتغال زنان کمتری برخوردارند. در مقابل اکنون، بیشترین میزان باروری در اروپا در کشورهایی مشاهده می‌شود که دارای بیشترین میزان اشتغال زنان می‌باشند. چرخش‌های^{۳۰} بیشتری همچنین در رابطه بین نقش‌های جنسیتی و تشکیل خانواده و طلاق در حال رخ دادن هستند. (گلدشایدنر و همکاران، ۲۰۱۵: ۸-۲۰۷).

سوم، در حالی که در مطالعات اولیه، به چرخش‌های صورت گرفته در سطوح کلان توجه شده بود، اکنون این تغییرات، به طور فزاینده‌ای حتی در سطح خرد و فردی نیز قابل مشاهده هستند (همان؛ اسپینگ-اندرسن و بیلاری، ۲۰۱۵: ۲). رابطه تحصیلات با رفتار خانواده معکوس شده است. به این معنی که در ابتدا، زنان تحصیل‌کرده‌تر عموماً بیشتر بدنبال اشتغال بودند. و از منظر ارزشهای پست‌مدرن نیز این زنان، ارزش‌های فردگرایانه خود شکوفایی بیشتری را پذیرا بودند. براین اساس، در ابتدا زنان تحصیل‌کرده‌تر در فرزندآوری کمتر و روابط غیر متعارف پیشروتر بودند. اما تازه‌ترین شواهد ایالات متحده، نشان دهنده رابطه U شکل بین سطح تحصیلات و میزان باروری می‌باشند. در خصوص طلاق نیز، ثبات ازدواج در جوامع اسکاندیناوی و آمریکا [کشورهای پیشگام در دومین گذار جمعیتی] در میان افراد دارای تحصیلات عالی در حال افزایش است. در صورتی که در بین افراد دارای تحصیلات کمتر، عکس این روند را شاهد هستیم. نهایتاً اینکه بنظر می‌رسد ما شاهد یک چرخش جمعیتی^{۳۱} هستیم و این نشان می‌دهد که روند «کاهش خانواده» به جای اینکه بیانگر طلیعه یک عصر جدید باشد، یک مرحله گذار بود (اسپینگ-اندرسن و بیلاری، ۲۰۱۵: ۳-۲). چرخش در نشانگرهای کلیدی جمعیتی خانواده مشهود است. بگونه‌ای که در کشورهای اسکاندیناوی، بریتانیا و ایالات متحده آمریکا، شیب اجتماعی ازدواج، طلاق و مادری مجرد طی دهه‌های اخیر وارونه شده است (همان: ۵). براین اساس، اسپینگ-اندرسن و بیلاری (۲۰۱۵) و گلدشایدنر و همکارانش (۲۰۱۵)، بر این باورند که جوامع غربی در حال

30. Reversals

31. Demographic reversal

ورود به مرحله جدیدی از زندگی خانوادگی می‌باشند که مبتنی بر ازدواج‌های باثبات، برابرگرایانه و میل مجدد به باروری هستند: یک سرانجام خوش برای نیم قرن انواع تحولات اجتماعی آشفته (چرلین، ۲۰۱۶: ۱۲۱).

نکته مهم‌تر اینکه روند بهبود باروری در تعداد فزاینده‌ای از کشورها، با پیش‌بینی طرفداران رویکرد تغییرات ارزشی مبنی بر اینکه اشتغال زنان و ارزش‌های پست مدرن، باعث «کاهش خانواده» می‌شوند، همخوانی ندارد. از سوی دیگر با توجه به افزایش باروری در کشورهای اسکاندیناوی و در مقابل سطح پایین باروری در کشورهای سنتی‌تر همچون ایتالیا و اسپانیا، تبیین پست مدرنیستی دیگر قانع‌کننده نیست مگر اینکه بگوئیم ایتالیا و اسپانیا پست مدرن‌تر از کشورهای اسکاندیناوی هستند که اینگونه نیست (همان: ۵-۶).

بدین ترتیب با توجه به ناهمخوانی چرخش‌های صورت گرفته در خانواده با پیش‌بینی‌های رویکرد تغییرات ارزشی، نیازمند چارچوب‌های مفهومی جایگزینی هستیم که بتوانند هر دو مجموعه روند یعنی روندهای قبلی کاهش خانواده و چرخش‌های اخیر را تبیین کنند. در این خصوص می‌توان به دو مقاله مهم اسپینگ-اندرسن و بیلاری (۲۰۱۵) و گلدشایدر و همکارانش (۲۰۱۵)، اشاره کرد که بطور جداگانه، تبیین‌های نسبتاً مشابهی را با تاکید بر دگرگونی در نقش‌ها و مناسبات جنسیتی ارائه کرده‌اند.

گلدشایدر و همکارانش (۲۰۱۵)، دیدگاه لستهیگ (۲۰۱۰) و دیگر همفکرانش مبنی بر اولویت دادن به ترجیحات ارزشی و نگرش‌ها در برابر عوامل و شرایط ساختاری بعنوان تعیین‌کننده‌های اصلی دگرگونی‌های خانواده در دومین گذار جمعیتی را مورد انتقاد قرار داده و رویکردی ساختاری در این خصوص اتخاذ می‌کنند. از نظر آنها روند تحولات صورت گرفته برخلاف دیدگاه طرفداران رویکرد تغییرات ارزشی، نتیجه رشد نیازهای مرتبه بالاتر نبودند، بلکه نتیجه تغییرات ساختاری در مناسبات زنان و مردان بودند که از افزایش مشارکت زنان در نیروی کار نشأت می‌گرفتند (گلدشایدر و همکاران، ۲۰۱۵: ۲۱۱). آنها برای صورتبندی تحولات خانواده از دومین گذار جمعیتی و پس از آن، از اصطلاح «انقلاب جنسیتی»^{۳۲} استفاده می‌کنند. از نظر آنها انقلاب جنسیتی کاملاً یک امر ساختاری است که مناسبات بنیادین بین مردان و زنان به ویژه تمایز حوزه‌های عمومی و خصوصی را از نو شکل می‌دهد. برسازه جنسیتی «حوزه‌های جداگانه»^{۳۳} امری مقدس یا ازلی نیست، بلکه این تقسیم‌بندی همزاد صنعتی شدن بوده و برای مدت حدود ۱۰۰ سال، مهمترین نیروی ساختار دهنده مناسبات جنسیتی بوده است. انقلاب جنسیتی در حال متزلزل کردن این ساختار می‌باشد. ابتدا از

32. Gender Revolution

33 . Separate spheres

طریق ورود مادران به حوزه عمومی اقتصاد به عنوان شریک در نان‌آوری و در نهایت با ورود مردان به حوزه خصوصی خانواده به عنوان شریک در خانه‌داری (همان: ۲۱۳).

براساس دیدگاه گلدشایدر و همکارانش (۲۰۱۵)، انقلاب جنسیتی در دو نیمه پیش رفته است. نیمه اول انقلاب جنسیتی در کشورهای صنعتی با بیرون رفتن زنان از خانه و ورود به حوزه عمومی آغاز شد. زنان نقش‌های جدیدی را به عهده گرفتند که در مقایسه با نقش‌های خانگی، حمایت بیشتری را برای خانواده‌های آنها فراهم می‌کرد. اما در قبال تقبل این مسئولیت‌های اقتصادی نسبتاً زیاد، تنها مقدار کمی از مسئولیت‌های خانوادگی آنها کاسته شد. این وضعیت منجر به تغییرات دیگری شد. در پاسخ به این وضعیت و ایجاد هماهنگی بین دو عرصه اقتصاد و خانواده، زنان مجبور به تاخیر در پذیرش نقش‌های خانوادگی همچون ازدواج و مادری و کاهش باروری شدند. شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهند در سال‌های اولیه رشد مشارکت زنان در نیروی کار، زنان شاغل در مقایسه با زنان غیر شاغل، دیرتر ازدواج کرده و فرزندان کمتری داشتند. همچنین این زنان، وقت صرف شده برای کارهای خانه، البته به استثنای مراقبت از کودکان، را کاهش دادند. این وضعیت باعث اغتشاش و آشفتگی در انتظارات زنان و مردان از یکدیگر و مناقشه و تجدیدنظر مکرر و بی‌پایان در خصوص انتظارات متقابل و کاهش تمایل زوجین به تعهد به همدیگر و به ویژه التزام به داشتن فرزند شد. علاوه بر این، هرچند جهت علی بین اشتغال زنان و طلاق کاملاً واضح و مشخص نیست، رشد گسترده‌ای در میزان طلاق به موازات رشد مشارکت زنان در نیروی کار صورت گرفت. افزایش طلاق، همراه با افزایش پذیرش روابط جنسی غیرنکاحی^{۳۴}، منجر به کاهش تعهد زنان و مردان و در نهایت رشد گسترده همبازی و فرزندآوری خارج از چارچوب ازدواج شد. این روندها همان مجموعه تحولاتی هستند که توسط لستهیگ و دیگران، تحت عنوان گذار جمعیتی دوم مورد توجه قرار گرفتند (همان: ۱۱-۲۱۰).

نیمه دوم انقلاب جنسیتی، که به زعم گلدشایدر و همکارانش در حال تجربه کردن آن هستیم، ناظر به مشارکت فزاینده مردان در حوزه خصوصی خانه و خانواده و در نتیجه برابرگرایانه‌تر شدن ازدواج، می‌باشد. از نظر آنها با توجه به شواهد فزاینده اخیر، هرچند این وضعیت هنوز عمومیت پیدا نکرده است، اما در چندین کشور، کاملاً در جریان است و شواهد فزاینده‌ای نشان می‌دهند که نقش‌های مردانه مربوط به وظایف خانگی، شدت گرفته است. با دگرگونی حوزه عمومی اشتغال و حوزه خصوصی خانه توسط انقلاب جنسیتی، انتظار

می‌رود تعادل جدیدی مبنی بر مناسبات برابرگرایانه‌تر بین زنان و مردان همراه با افزایش تعهد به همدیگر و افزایش تعهد مردان به فرزندان صورت بگیرد (گلدشایدر و همکاران، ۲۰۱۵: ۱۱-۲۱۰).

آنها براین باورند که همسری برابرگرایانه، نسبت به همسری‌ای که در آن زنان تقریباً همه کارهای مربوط به خانه و مراقبت از فرزندان را انجام می‌دهند، اثبات‌تر است. باروری نیز هرچند همچنان زیر سطح جایگزینی است، در بسیاری از کشورهای غربی در مقایسه با پایین‌ترین سطوح در اواخر قرن بیستم در حال افزایش است. این نویسندگان هرچند تایید می‌کنند که برخی کشورها سریعتر وارد مرحله دوم انقلاب جنسیتی شده‌اند، اما بیان می‌کنند که مسیر کاملاً مشخص است. یعنی بقیه کشورها نیز وارد این مرحله خواهند شد (چرلین، ۲۰۱۶: ۱۲۱).

دیدگاه انقلاب جنسیتی و دومین گذار جمعیتی، علاوه بر تفاوت در علل و زمینه‌های تحولات خانواده، در رویکردشان نسبت به آینده این تحولات نیز تفاوتی جدی با هم دارند. نظریه‌پردازان دومین گذار جمعیتی از اولین صورتبندی‌های خود، رویکردی منفی به آینده تحولات خانواده داشتند. آنها بر این باور بودند که رفتارهای مرتبط با دومین گذار جمعیتی به ویژه باروری فوق‌پایین، یک روند پایدار خواهد بود. لسته‌یگ (۲۰۱۰) حتی در مرور جدیدترش بر مطالعات خود و دیگر مطالعات مرتبط، رویکرد خوشبینانه به خانواده که دال بر حصول یک «تعادل جدید» است، را رد می‌کند. او و همکارانش هرچند در مطالعات بعدی، تایید کرده‌اند که به نظر می‌رسد کشورهای نوردیک در حال تجربه بهبود باروری هستند، با این وجود او به طور کلی، انتظار دارد که باروری پایین و مناسبات غیرمتعهدانه در آینده استمرار یابد. زیرا «رشد اقتصادی بیشتر منجر به تغییر تمرکز از نیازهای مادی (معیشت، مسکن، امنیت جسمی و اقتصادی) به تمرکز بر نیازهای غیر مادی (آزادی بیان، مشارکت و آزادی، خودتحقق‌بخشی و استقلال و به رسمیت شناخته شدن) می‌شود.

اما از منظر انقلاب جنسیتی، بسیاری از روندهای مشخصه دومین گذار جمعیتی، انتقالی و ناپایدارند. این روندها، پیامدهای بی‌ثباتی گسترده مناسبات بین زنان و مردان در اثر نیمه اول انقلاب جمعیتی می‌باشند. این به ویژه درخصوص میزان بسیار پایین باروری و میزان بسیار زیاد طلاق صادق است. از این منظر، به تاخیر انداختن فرزندآوری که نگرانی لسته‌یگ و دیگران را به همراه داشته، امر مساله‌سازی به نظر نمی‌رسد. زیرا در زندگی‌های جدیدی که به دلیل تغییرات جمعیتی، مدت طولانی‌تری دوام می‌آورند، اغلب افراد زمان زیادی برای داشتن دو فرزند خواهند داشت. مردان و زنان جوان، برای برقراری یک رابطه مستحکم، و اتخاذ یک مسیر شغلی مورد اعتماد، و بنیان نهادن هویت مستقل خود، نیازمند زمان هستند. زمانی که به وضوح در دسترس

آنهاست. بدین ترتیب جوان تا اوایل و یا حتی میانه دهه سوم زندگی خود برای تشکیل خانواده می‌توانند صبر کنند(گلدشاید و همکاران، ۲۰۱۵: ۵-۲۱۴).

اسپینگ-اندرسن و بیلاری (۲۰۱۵) نیز با صورتبندی نسبتاً مشابهی، برای توصیف چرخش صورت گرفته در روندهای جمعیتی و خانواده، از اصطلاح «تعادل برابرگرایانه جنسیتی»^{۳۵}-در برابر تعادل سنتی^{۳۶}- استفاده کرده‌اند. آنها براساس چارچوب تعادل چندگانه، استدلال می‌کنند که پویایی‌های خانواده در اصل، نتیجه ثانویه دگرگونی‌های آشکار در نقش‌های زنان می‌باشند. تغییرات هنجاری فراگیری که همراه با فرسایش الگوی مرد نان‌آور- زن خانه‌دار بوده‌اند. منظور از تعادل، وضعیتی است که در آن افراد براساس انتظارات تعریف شده درباره استراتژی‌های کنش دیگران، دست به کنش می‌زنند. تا زمانی که اعضای اجتماع به صورت مستمری از قواعد هنجاری یکسانی تبعیت کنند، شاهد وضعیتی باثبات و خود-پایدار^{۳۷} شونده هستیم.

از نظر آنها پویایی‌های تاریخی مربوط به باروری را می‌توان به صورت منحنی U شکل نشان داد. در مرحله اول، شاهد عمومیت الگوی مرد نان‌آور- زن خانه‌دار هستیم. در این مرحله باروری بالا و ازدواج‌های با ثبات داریم. مرحله دوم، ناظر به شرایطی است که انقلاب زنانه^{۳۸}(انقلاب در نقش‌های زنانه) شروع شده اما جامعه هنوز خود را با آن تطبیق نداده است. مراحل اولیه انقلاب زنانه، منجر به زیر سوال بردن شیوه متداول زندگی خانوادگی در آن زمان شد. در نتیجه تعادل پایدار خانواده در دوره‌های قبل، جای خود را به دوره‌ای طولانی از عدم قطعیت و آشفتگی هنجاری در ارتباط با نقش و هویت جنسیتی مناسب برای زندگی خانوادگی داد. و این امر منجر به باروری پایین و بی‌ثباتی ازدواج شد. در نهایت در مرحله سوم با وضعیتی مواجهیم که انقلاب جنسیتی به مرحله‌ای توسعه پیدا کرده است که در آن برابرگرایی جنسیتی به وضعیت هنجاری غالب تبدیل شده است. در این مرحله، انقلاب، هنجارهای خانوادگی جدیدی تولید کرد که با نقش جدید زنان در جامعه هماهنگ‌تر هستند. انتظار می‌رود در این مرحله، نتایجی حاصل شود که بیانگر تمایل افراد به ازدواج و فرزندآوری باشد.

اما حصول تعادل جدید خانوادگی که منجر به ثبات پیوندهای زناشویی و افزایش باروری و در مجموع چرخش در روندهای خانواده بشود؛ نیازمند تحقق شرایطی در هر دو سطح هنجاری و ساختاری است.

35. Gender-egalitarian equilibrium

36. Traditional equilibrium

37. Self-perpetuating

38. Female revolution

اسپینگ-اندرسن و بیلاری (۲۰۱۵)، در این خصوص بر لزوم شکل‌گیری یک هسته مهم^{۳۹} تقویت‌کننده انتشار و گسترش انتظارات هنجاری متناسب با برابری جنسیتی و همچنین انطباق نهادهای اجتماعی به ویژه مناسبات خانوادگی با انتظارات جدید تاکید می‌کنند. مک‌دونالد (۲۰۰۰a) نیز، باروری پایین در کشورهای پیشرفته را نتیجه تضاد یا ناهماهنگی بین برابری جنسیتی در سطح نهادهای اجتماعی فرد محور^{۴۰} (مثل حق مثل حق رای و حق مالکیت، حق تحصیل، حق اشتغال برای زنان) و نابرابری جنسیتی پایدار در نهادهای اجتماعی خانواده محور^{۴۱} می‌داند و بر این اساس نتیجه می‌گیرد برابری جنسیتی بیشتر در نهادهای اجتماعی خانواده محور، برای اجتناب از باروری بسیار پایین ضروری است. گلدشایدر و همکارانش (۲۰۱۵) نیز براساس مطالعه تطبیقی کیل و نیلز (۲۰۱۴) در ۲۴ کشور اروپایی، نتیجه می‌گیرد که گسترش ارزش‌های برابرگرایانه‌تر در سطح ملی و سیاست‌های مترقی‌تر و پشتیبان خانواده، باعث مشارکتی شدن هر چه بیشتر وظایف خانگی و در نهایت، تاثیر مثبت بر باروری و ثبات خانواده خواهد شد.

به تعبیر دیگر، برای تحقق یک تعادل جدید هماهنگ با انقلاب و برابرگرایی جنسیتی در حوزه عمومی، دگرگونی و هماهنگی مناسبات جنسیتی درون خانواده متناسب با این تغییرات، ضروری است بگونه‌ای که مردان مشارکت بیشتری در کارهای خانواده داشته و جنسیت تعیین‌کننده به عهده گرفتن اشکال سه‌گانه وظایف خانگی - کار مزدی، وظایف مراقبت و کارهای مربوط به خانه - توسط هر یک از زوجین نباشد (گلدشایدر و همکاران، ۲۰۱۵: ۲۲۵؛ مک‌دونالد، ۲۰۰۰a: ۴۳۶).

زیرا در شرایطی که زنان برای حضور خود در عرصه عمومی و ارزش‌های فردی همچون خودشکوفایی ارزش قائل باشند، در صورتی که نقش‌های خانوادگی آتی را ناسازگار با آرزوها و اهداف فردی خود ببینند، خود را در مقابل یک دوراهی خواهند یافت. در این شرایط برخی زنان، از نقش‌های خانوادگی به نفع نقش‌های فردی طفره خواهند رفت. به این معنی که آنها وارد یک رابطه پایدار نخواهند شد و میلی به فرزندآوری نخواهند داشت یا اینکه فرزندان کمتری خواهند داشت (همان: ۴۳۷). به عنوان مثال مطالعه هاپل، هیل و لو (۱۹۸۴) در آمریکا نشان می‌دهد، چنانچه شرایط تشکیل خانواده به گونه‌ای باشد که موجب از دست رفتن فرصت‌های شغلی زنان باشد، انگیزه زنان برای تشکیل خانواده و فرزندآوری کمتر خواهد شد. این

39. Critical mass

40. Individual-oriented social institutions

41. Family-oriented social institutions

موضوع البته شامل مردان هم می‌شود اما تاکید بر زنان به این دلیل است که در شرایط جدید زنان از قدرت بیشتری در تصمیم‌گیری در خصوص باروری برخوردار شده‌اند.

بر همین اساس یکی از رویکردهای تاثیرگذار اخیر برای تبیین چرخش در روندهای خانواده، رویکردی است که این چرخش‌ها - به ویژه در باروری - را به رشد سیاست‌های حمایتی دولتی از خانواده مرتبط می‌کند. به این معنی که این سیاست‌ها از طریق کاهش تضاد کار- خانواده، والدین را به اشتغال توأم با فرزندآوری ترغیب کرده و باعث افزایش باروری می‌شوند (هُوم، ۱۹۹۳؛ چسنا، ۱۹۹۶؛ مک‌دونالد، ۲۰۰۰a؛ تون، ۲۰۱۱). مک‌دونالد در مطالعات مختلف خود این ایده را بسط داده و یک رابطه U شکل بین برابری جنسیتی و باروری را نشان داده است. براساس این رابطه، در شرایطی که نهادها و مناسبات زناشویی خود را با تغییرات صورت گرفته در نقش زنان، تطبیق نداده باشند، باید انتظار باروری پایین را داشته باشیم (اسپینگ-اندرسن و بیلاری، ۲۰۱۵: ۶).

بدین ترتیب چرخش در روندهای خانواده و حصول تعادل جدید در خانواده به میزان زیادی به ویژگی‌های نهادی کشورها بستگی دارد و حتی ترجیحات نگرشی معطوف به برابری جنسیتی به وسیله محیط نهادی شکل می‌گیرند (همان: ۲۵). تاثیر محیط نهادی که در سیاست‌های اجتماعی بازتاب می‌یابد از آنچنان اهمیتی برخوردار است که می‌تواند اثرات نگرش‌ها را خنثی کند. در حالی که مطالعات، عموماً بیانگر رابطه مثبت بین نگرش‌های جنسیتی سنتی و داشتن فرزند می‌باشند، در کشورهای نوردیک همچون سوئد که در آن سیاست‌های دولتی، حمایت‌های اساسی در خصوص زمان و هزینه‌های مادی مورد نیاز فرزندپروری را فراهم می‌کنند، چنین رابطه‌ای بین فرزندآوری و رفتار باروری وجود ندارد (گلدشایدر و همکاران، ۲۰۱۵: ۲۲۷).

مک‌دونالد (۲۰۰۶)، در مطالعه خود برای تبیین تاثیر سیاست‌های اجتماعی بر روندهای مربوط به خانواده، کشورها را به دو دسته تقسیم می‌کند. گروه اول، (شامل اروپای جنوبی و کشورهای آلمانی زبان اروپای غربی همچون پرتغال، اسپانیا، ایتالیا، یونان و ...) که دارای ارزش‌های سنتی قوی خانوادگی مبتنی بر نقش‌های سنتی زن و مرد در خانواده هستند. این کشورها بر حفظ الگو و سازمان سنتی خانواده تاکید دارند و به همین دلیل توسعه نهادهای حمایتی عمومی در زمینه نگهداری و مراقبت از فرزندان، رژیم‌ها و قوانین انعطاف‌پذیر شغلی برای زنان و در این کشورها کمتر صورت گرفته است.

در مقابل در کشورهای گروه دوم (شامل همه کشورهای نوردیک، همه کشورهای انگلیسی زبان، و همه کشورهای فرانسوی و هلندی زبان اروپای غربی)، که تغییرات بیشتری را در خصوص نگرش‌ها و نقش‌های جنسیتی تجربه کرده‌اند، سعی می‌شود از طریق استقرار آنچه مک‌دونالد (۲۰۰۶) ترتیبات نهادی دوستدار

خانواده^{۴۲} عنوان کرده است، انطباق‌پذیری هر چه بیشتر خانواده با شرایط ساختاری جدید را تسهیل کنند. به عنوان مثال با وجود گرایش و تمایل روز افزون زنان برای حضور در بازار کار در نتیجه گسترش تحصیلات، به جای محدودسازی این تمایلات، در این کشورها تلاش می‌شود از طریق وضع قوانین شغلی و استخدامی انعطاف‌پذیر برای زنان، هم حضور زنان در بازار کار را فراهم کنند و هم فرصت ایفای نقش‌های خانوادگی را به آنها بدهند. همچنین با گسترش نهادهای حمایتی در زمینه مراقبت و نگهداری از کودکان، کاستی‌های احتمالی ناشی از حضور والدین در محل کار را جبران کنند.

مک دونالد (۲۰۰۶) با مطالعه این دو گروه از کشورها و بررسی شواهد موجود، نتیجه می‌گیرد که کشورهای گروه دوم نسبت به کشورهای گروه اول، در افزایش نرخ تشکیل خانواده و میزان باروری موفق‌تر عمل کرده‌اند. بگونه‌ای که در حالی که در گروه اول، نرخ باروری پایین‌تر از ۱,۵ می‌باشد، در کشورهای گروه دوم، نرخ باروری بالاتر از ۱,۵ می‌باشد. به عبارت دیگر، کشورهای اول که بر حفظ ساختار و سازمان سنتی خانواده تاکید دارند، خانواده را بیشتر با بحران مواجه ساخته‌اند. در مقابل، کشورهای گروه دوم با اتخاذ سیاست‌های دوستدار خانواده در جهت تسهیل انطباق‌پذیری هر چه بیشتر خانواده با شرایط ساختاری و محیطی، در حفظ نهاد خانواده و بهبود نرخ باروری موفق‌تر بوده‌اند.

روش‌شناسی

در این مطالعه، برای بررسی نگرش‌ها و رفتارهای مربوط به خانواده در ایالات متحده آمریکا و استرالیا، داده‌های موج ششم پیمایش ارزش‌های جهانی^{۴۳} (۲۰۱۴) و بررسی این نگرش‌ها در اروپا، موج پنجم مطالعه ارزش‌های اروپایی^{۴۴} (۲۰۱۷) مورد تحلیل ثانویه قرار گرفته‌اند. انتخاب این دو پیمایش به این دلیل است که موسسه‌های مجری این دو پیمایش، طی توافقنامه‌ای، محورهای و سوالات دو پیمایش را به میزان بسیار زیادی با هم هماهنگ کرده‌اند^{۴۵}. برای امکان مقایسه بهتر، کشورهای اروپایی مطالعه شده در این دو پیمایش، براساس تجربه‌های تاریخی مشترک و شباهت‌های فرهنگی در چهار گروه، دسته‌بندی شده‌اند:

اروپای شمالی (نوردیک): دانمارک، فنلاند، ایسلند، نروژ، سوئد

اروپای غربی: اتریش، فرانسه، آلمان، هلند، سوئیس، بریتانیا

42. Family-friendly institutional arrangements

43. World Values Survey (WVS)

44. European Values Study (EVS)

45. <https://europeanvaluesstudy.eu/wp-content/uploads/2018/09/mou-evs-wvs-15-2-2016-final-version.pdf>

اروپای جنوبی: ایتالیا، اسپانیا

اروپای شرقی: آلبانی، آذربایجان، ارمنستان، بلغارستان، بلاروس، کرواتی، جمهوری چک، استونی، گرجستان، مجارستان، لیتوانی، لهستان، رومانی، روسیه، صربستان، جمهوری اسلواکی، اسلوانی

یافته‌ها

با توجه به رویکردهای مطرح شده درخصوص روندهای تحولات خانواده در کشورهای غربی، یافته‌ها در دو بخش سازماندهی شده‌اند. در بخش اول، ترجیحات ارزشی و نگرشی مورد توجه قرار گرفته‌اند. در این بخش از تمایلات ارزشی اینگلهارت و بیکر (۲۰۰۰) الهام گرفته شده است. اینگلهارت و بیکر دو بعد ارزشی را مورد توجه قرار داده‌اند. بعد اول بیانگر ارزش‌های سنتی در مقابل ارزش‌های سکولار- عقلانی و بعد دوم نشان دهنده ارزش‌های بقا در مقابل ارزش‌های خودشکوفایی است. البته در این مطالعه برای تسهیل مقایسه، کشورهای مورد مطالعه تنها در بعد اول و براساس طیف ارزش‌های سنتی / سکولار- عقلانی مورد مقایسه قرار گرفته‌اند و تنها نگرش‌های مربوط به نقش‌های جنسیتی و الگوهای رفتاری جدیدی که می‌توانند تاثیر مستقیمی بر ابعاد مختلف خانواده داشته باشند، مورد توجه قرار گرفته‌اند.

در بخش دوم یافته‌ها نیز، به بررسی نگرش‌ها و رفتارهای مربوط به خانواده همچون اهمیت خانواده، اعتماد به خانواده، تجربه ازدواج و روابط خارج از چارچوب ازدواج و تعداد فرزندان پرداخته‌ایم. سازماندهی یافته‌های مطالعه در این بخش با هدف بررسی تناسب بین نگرش‌ها و رفتارهای مربوط به خانواده در کشورهای مختلف و تا حدودی آزمون دو رویکرد دومین گذار جمعیتی و انقلاب جنسیتی صورت گرفته است. نظریه پردازان دومین انقلاب جنسینی از جمله لستهیگ و دیگران، بر این باورند که گسترش ارزش‌های غیر سنتی و برابرگرایانه جنسیتی منجر به فرسایش خانواده می‌شود. اما نظریه پردازان انقلاب جنسیتی یا تعادل برابرگرای جنسیتی، از جمله افرادی همچون اسپینگ-اندرسن و بیلاری، و گلدشایدنر و دیگران، برای باورند که روندهای دومین گذار جمعیتی، مرحله‌ای انتقالی بوده و با گسترش ارزش‌های برابرگرایانه جنسیتی و پست‌مدرن، در برخی کشورها اکنون وارد مرحله چرخش روندهای مربوط به خانواده به ویژه در ارتباط با ثبات خانواده و فرزندآوری هستیم. و عامل تعیین کننده در این چرخش نه ارزش‌ها و نگرش‌ها، بلکه سیاست‌های اجتماعی دوستدار خانواده و مناسبات برابرگرایانه درون خانواده است.

۱- ترجیحات ارزشی و نگرشی

۱-۱- نگرش‌های جنسیتی

در هر دو پیمایش مطالعه ارزش‌های اروپایی و ارزش‌های جهانی، از گویه‌های مختلفی برای سنجش نگرش‌های جنسیتی افراد، استفاده شده است. از میان گویه‌های مختلف، ۵ گویه به صورت مشترک در هر دو پیمایش استفاده شده‌اند: اشتغال مادران باعث اذیت بچه‌ها می‌شود؛ در مجموع مردان در مقایسه با زنان رهبران سیاسی موفق‌تری هستند؛ تحصیلات دانشگاهی برای پسران مهمتر است تا برای دختران؛ در کل مردان نسبت به زنان مدیران موفق‌تری هستند، در شرایطی که مشاغل کمیاب‌اند، مردان نسبت به زنان حق بیشتری برای گرفتن این مشاغل دارند. با ترکیب این گویه‌ها می‌توان شاخصی برای مقایسه میزان پذیرش نگرش‌های جنسیتی سنتی در کشورهای مورد مطالعه فراهم کرد. بگونه‌ای که پذیرش و موافقت با این گویه‌ها بیانگر نگرش جنسیتی سنتی و مخالفت با آنها در جهت پذیرش و موافقت با نگرش‌های جنسیتی برابرگرا می‌باشد.

براساس داده‌های دو پیمایش مورد مطالعه، میانگین شاخص نگرش‌های جنسیتی سنتی، برای اروپا ۳۱,۱، برای آمریکا ۲۷,۹ و برای استرالیا ۲۶,۹ می‌باشد. با توجه به اینکه این میانگین در مقیاس ۱۰۰ می‌باشد و میانگین بیشتر به منزله پذیرش بیشتر نگرش‌های جنسیتی سنتی می‌باشد، می‌توان گفت در هر سه منطقه، میزان پذیرش نگرش‌های جنسیتی سنتی پایین بوده و در مقابل، کشورهای مورد مطالعه، البته با اختلافاتی، دارای نگرش‌های جنسیتی برابرگرا می‌باشند. با این وجود با توجه به میانگین‌های بدست آمده برای کشورهای اروپایی، کشورهای اروپای شرقی (با میانگین ۴۱,۲) در مقایسه با مناطق دیگر دارای نگرش‌های جنسیتی سنتی‌تری می‌باشند. همچنین همانگونه که انتظار می‌رفت، کمترین میزان نگرش‌های جنسیتی سنتی نیز در اروپای شمالی (با میانگین ۱۵,۶) می‌باشد. این یافته ما با تحقیقات مختلفی که بیانگر پیشرو بودن کشورهای نوردیک در پذیرش برابری جنسیتی است، مطابقت دارد. براساس این مطالعات، عمده زوج‌ها در کشورهایی همچون دانمارک، نروژ و سوئد، تقسیم کار خانگی برابرگرایانه را پذیرفته‌اند (اسپینگ-اندرسن و بیلاری، ۲۰۱۵: ۲۵). اروپای جنوبی (با میانگین ۲۷,۹) و اروپای غربی (با میانگین ۲۳,۲) نیز به ترتیب در بین این دو منطقه قرار گرفته‌اند.

جدول ۱: میانگین شاخص نگرش‌های جنسیتی سنتی (میانگین بیشتر = نگرش‌های سنتی تر)

تعداد	اروپا	شمالی	غربی	جنوبی	شرقی	آمریکا	استرالیا
میانگین (از ۱۰۰)	۳۱,۱	۱۵,۶	۲۳,۲	۲۷,۹	۴۱,۲	۲۷,۹	۲۶,۹
تعداد پاسخگویان	۴۷۳۰۲	۸۳۷۹	۱۲۲۹۶	۳۲۳۰	۲۳۳۹۷	۲۱۷۰	۱۴۱۸
F	۴۳۶۳,۴						۱,۶
Sig.	۰,۰۰۰						۰,۱۱۰

مقایسه نگرش‌های جنسیتی در گروه‌های مختلف نشان می‌دهد که هر چند در همه گروه‌ها، پذیرش نگرش‌های جنسیتی سنتی پایین می‌باشد، تفاوت‌های معنی‌داری نیز وجود دارد. مردان در مقایسه با زنان سنتی‌تر می‌باشند. و پذیرش نگرش‌های جنسیتی سنتی با افزایش سن نیز بیشتر شده است. در مقابل، با افزایش تحصیلات، نگرش‌های جنسیتی سنتی کم‌رنگ‌تر شده‌اند. اندازه شهرها براساس جمعیت نیز تاثیر منفی بر نگرش‌های سنتی دارد. به این معنا که در شهرهای با جمعیت بیشتر، نگرش‌های جنسیتی سنتی ضعیف‌تر می‌باشند. با این استثنا که در شهرهای با بیشتر از ۵۰۰ هزار جمعیت، شاهد پر رنگ‌تر شدن نگرش‌های سنتی در مقایسه با شهرهای دارای ۲۰ تا ۵۰۰ هزار جمعیت، می‌باشیم.

جدول ۲: شاخص نگرش جنسیتی بر اساس ویژگی‌های جمعیت‌شناختی^{۴۶}

جمعیت شهر					تحصیلات			سن			جنس		میانگین (از ۱۰۰)
۵۰۰ هزار و بالاتر	۵۰۰ تا ۱۰۰ هزار	۲۰ تا ۱۰ هزار	۵ تا ۲ هزار	زیر ۵ هزار	پایین	متوسط	بالا	سال ۴۹ تا ۳۰	سال ۲۹ تا ۱۵	سال ۱۵ تا ۵	مرد	زن	
۳۰,۷	۲۶,۶	۲۷,۸	۲۹,۳	۳۳,۹	۲۴,۳	۳۱,۹	۳۴	۳۱,۳	۲۸,۱	۲۷,۸	۲۸,۱	۲۸,۱	۳۱,۶
۵۳۲۷	۶۵۹۵	۸۰۶۴	۷۷۷۸	۱۱۳۶۰	۱۴۲۷۸	۱۹۱۹۷	۷۷۳۱	۲۰۶۰۳	۱۳۸۱۷	۶۸۵۸	۲۳۱۶۶	۱۸۲۵۶	تعداد پاسخگویان
۲۱۹,۸					۹۹۱,۸			۱۷۲,۴			۱۹,۲		F,T
۰,۰۰۰					۰,۰۰۰			۰,۰۰۰			۰,۰۰۰		Sig.

۱-۲- نگرش به طلاق، سقط جنین و رفتارهای جنسی خارج از چارچوب ازدواج

از جمله موضوعات و مباحثی که به عنوان معرف نگرش‌های سنتی نسبت به ازدواج و خانواده و وجه تمایز جوامع در این خصوص در پیمایش ارزش‌های جهانی و مطالعه ارزش‌های اروپایی مورد توجه قرار گرفته‌اند،

۴۶. در همه جدول‌های مقایسه‌ای ویژگی‌های جمعیتی، همه شاخص‌ها صرفاً براساس اطلاعات مطالعه ارزش‌های اروپایی (EVS) محاسبه شده‌اند.

دیدگاه افراد درخصوص میزان پذیرش مواردی همچون سقط جنین، طلاق، روابط فرازنشویی، فحشا و ... می باشد.

با توجه به میانگین‌های بدست آمده در مقیاس ۱۰، در همه کشورهای اروپایی، بیشترین رواداری نسبت به طلاق، سپس سقط جنین، بی‌قیدی جنسی و در نهایت کمترین رواداری نسبت به فحشا است. در دو مورد آخر در همه کشورهای اروپایی به جز اروپای شمالی درخصوص بی‌قیدی جنسی، میانگین کمتر از ۵ می باشد. یعنی کمتر از حد متوسط و به ویژه درخصوص فحشا در حد عدم پذیرش است. در استرالیا نیز همین ترتیب مشاهده می شود با این تفاوت که از آنجا که در پیمایش ارزش‌های جهانی، به جای بی‌قیدی جنسی، روابط پیش از ازدواج آمده است، رواداری نسبت به این مورد بیش از طلاق و سقط جنین شده است. در آمریکا نیز بیشترین رواداری نسبت به طلاق، سپس روابط پیش از ازدواج و در نهایت سقط جنین با میانگین کمتر از ۵ می باشد. گزینه فحشا در آمریکا مورد سوال قرار نگرفته بود.

جدول ۳: نگرش به طلاق، سقط جنین و رفتارهای جنسی خارج از چارچوب ازدواج (میانگین بیشتر = پذیرش بیشتر)

	اروپا	شمالی	غربی	جنوبی	شرقی	F	Sig.	استرالیا	آمریکا	T	Sig.
طلاق	۶,۵	۸,۳	۷,۵	۶,۵	۵,۳	۳۵۴۰,۶	۰۰۰	۷,۰۷	۶,۲۱	۹,۹۹	۰,۰۰۰
سقط جنین	۵,۶	۷,۸۲	۶,۴۵	۵,۵۱	۴,۲۶	۳۸۴۵,۷	۰,۰۰۰	۵,۸۰	۴,۸۰	۹,۹۷	۰,۰۰۰
بی قیدی جنسی ^{۴۷ ۴۸}	۴,۳	۵,۹	۴,۹	۴,۷	۳,۳	۱۹۶۴,۷	۰۰۰	۷,۶۶	۵,۹۴	۱۷,۵	۰,۰۰۰
فحشا (روسپیگری) ^{۴۹}	۳,۲	۴,۳	۳,۶	۳,۴	۲,۴	۱۸۴۲,۷	۰۰۰	۴,۸	پرسیده نشده	-	-
شاخص کل (از ۱۰۰) با طلاق	۴۳,۳	۵۹,۹	۵۳,۶	۴۶,۲	۳۱,۱	۴۳۰۲,۱	۰۰۰	۵۹,۲	-	-	-
شاخص کل (از ۱۰۰) بدون طلاق	۳۷,۲	۵۲,۵	۴۷,۱	۴۰	۲۵,۷	۳۶۷۵,۶	۰۰۰	۵۶,۵	-	-	-

در اروپا، در همه موارد، بیشترین رواداری در اروپای شمالی مشاهده می شود. حتی در خصوص دو مورد بی‌قیدی جنسی و فحشا، که میانگین‌ها بیانگر عدم پذیرش این موارد می باشند، باز هم اروپای شمالی، رواداری بیشتری دارد. در مقابل کمترین رواداری نسبت به همه موارد، مربوط به اروپای شرقی است بگونه‌ای که به جز

47. Having casual sex

۴۸. در پیمایش ارزش‌های جهانی (WVS) این مورد به صورت «روابط جنسی پیش از ازدواج» (Sex before marriage) آمده است.

49. Prostitution

میانگین مورد طلاق که در حد متوسط می‌باشد، میانگین رواداری در همه موارد در اروپای شرقی کمتر از ۵ و به ویژه در خصوص بی‌قیدی جنسی و فحشا به سمت عدم پذیرش میل کرده است. در مجموع میزان رواداری کشورهای اروپایی در همه موارد به ترتیب کاهش به این صورت است: اروپای شمالی، اروپای غربی، اروپای جنوبی و اروپای شرقی. شاخص کلی رواداری نیز تایید کننده همین مطلب است. شاخص کلی با در نظر گرفتن طلاق نشان می‌دهد که در اروپای شمالی و غربی، رواداری نسبت این موارد بیشتر از حد متوسط و در اروپای شرقی و جنوبی کمتر از حد متوسط می‌باشد. اما با حذف گزینه طلاق، میانگین رواداری در همه کشورهای اروپایی کاهش می‌یابد بگونه‌ای که در اروپای شمالی میانگین رواداری به حد متوسط نزدیک شده و در اروپای غربی از حد متوسط هم کمتر می‌شود.

جدول ۴: شاخص نگرش به طلاق، سقط جنین و رفتارهای جنسی خارج از چارچوب ازدواج براساس ویژگی‌های جمعیت‌شناختی

جمعیت شهر					تحصیلات			سن			جنس		
هزار و بالاتر ۵۰۰	هزار ۵۰۰ تا ۱۰۰	هزار ۱۰۰ تا ۲۰	هزار ۲۰ تا ۵	زیر ۵ هزار	بالا	متوسط	پایین	۵۰ سال و بیشتر	۳۰ تا ۴۹ سال	۱۵ تا ۲۹ سال	مرد	زن	
۴۳,۱	۴۶,۱	۴۳,۷	۴۱,۶	۳۵,۹	۵۰	۴۱,۱	۳۶,۵	۴۰,۴	۴۶,۲	۴۶,۹	۴۱,۳	۴۵,۹	میانگین (از ۱۰۰)
۵۷۹۹	۷۴۶۳	۹۰۰۹	۸۸۷۷	۱۲۷۵۴	۱۷۲۵۴	۲۲۲۱۵	۹۸۹۸	۲۵۱۳۸	۱۶۲۰۳	۸۱۸۱	۲۷۴۲۳	۲۲۲۸۷	تعداد پاسخگویان
۲۲۲,۲					۹۶۹,۹۷			۳۲۱,۷			۱۹		F,T
۰,۰۰۰					۰,۰۰۰			۰,۰۰۰			۰,۰۰۰		Sig.

مقایسه میانگین شاخص رواداری (با در نظر گرفتن طلاق) در گروه‌های مختلف، نشان می‌دهد که در همه گروه‌ها رواداری نسبت به موارد فوق، در حد متوسط به پایین می‌باشد. چنانچه شاخص را بدون طلاق محاسبه کنیم، در همه گروه‌ها، رواداری کمتر از حد متوسط می‌شود. با این وجود، تفاوت‌های معنی‌داری نیز در بین گروه‌های مختلف وجود دارند. در مجموع، رواداری نسبت به موارد فوق در بین زنان کمتر از مردان می‌باشد. همچنین رواداری در گروه‌های سنی ۱۵ تا ۲۹ سال و ۳۰ تا ۴۹ سال به طور معناداری بیشتر از میزان رواداری در گروه سنی ۵۰ سال و بیشتر است. با افزایش تحصیلات نیز شاهد افزایش میزان رواداری می‌باشیم. در افراد دارای تحصیلات پایین، رواداری در حد کم، در افراد دارای تحصیلات متوسط، رواداری کم نزدیک به متوسط و در افراد دارای تحصیلات بالا، رواداری در حد متوسط می‌باشد. در شهرهای بزرگ‌تر نیز رواداری بیشتری

مشاهده می‌شود. با این استثنا که در شهرهای با جمعیت ۵۰۰ هزار و بالاتر، رواداری کاهش یافته و نزدیک به رواداری در شهرهای با جمعیت ۲۰ تا ۱۰۰ هزار نفر می‌شود. الگویی که در موضوعات قبل نیز مشاهده شد: الگوی U معکوس.

۱-۳- نگرش به همجنسگرایی

موضوع دیگر در ارتباط با نگرش‌های مربوط به خانواده، نگرش افراد به روابط و تمایلات جنسی متفاوت با الگوی سنتی ازدواج و خانواده می‌باشد. یکی از این موضوعات، همجنسگرایی می‌باشد. در هر دو پیمایش نگرش افراد در خصوص همجنسگرایی به این سوال پرسیده شده است که همجنسگرایی را چقدر قابل توجیه یا قابل پذیرش می‌دانند. در اروپا ۴۴,۲ درصد پاسخگویان، همجنسگرایی را قابل پذیرش دانسته‌اند. در مقابل ۴۲ درصد دیگر پاسخگویان، این امر را قابل پذیرش نمی‌دانستند. در استرالیا نیز پاسخگویان با اکثریت ۵۶,۳ درصدی با همجنسگرایی موافق بوده و نزدیک به یک پنجم دیگر، مخالف همجنسگرایی بودند. در آمریکا این درصدها به ترتیب ۳۶,۹ و ۳۵,۱ می‌باشند.

جدول ۵: پذیرش همجنسگرایی

تعداد پاسخگویان	کل	به هیچ وجه قابل پذیرش نیست	قابل پذیرش نیست	بینابین	قابل پذیرش	همیشه قابل پذیرش است	
۵۱۶۵۳	۱۰۰	۳۵,۹	۶,۱	۱۳,۹	۹	۳۵,۲	اروپا
۲۱۵۸	۱۰۰	۲۸,۳	۶,۸	۲۸	۹,۷	۲۷,۲	آمریکا
۱۴۴۹	۱۰۰	۱۵,۳	۵,۶	۲۲,۹	۱۱,۵	۴۴,۸	استرالیا

در اروپا، شهروندان اروپای شمالی در مقایسه با کشورهای دیگر اروپایی، بیشترین موافقت با همجنسگرایی را اعلام کرده بودند. ۸۱,۱ درصد پاسخگویان در اروپای شمالی، همجنسگرایی را قابل پذیرش ارزیابی کرده بودند. بیشترین میزان پذیرش همجنسگرایی پس از اروپای شمالی، در اروپای غربی است. ۶۸,۹ درصد پاسخگویان در این کشورها، گفته‌اند که همجنسگرایی قابل پذیرش است. در اروپای جنوبی نیز ۵۳,۴ درصد پاسخگویان، همجنسگرایی را قابل قبول ارزیابی کرده بودند. کمترین میزان پذیرش همجنسگرایی با فاصله خیلی زیادی نسبت به کشورهای دیگر، در اروپای شرقی است. در این کشورها، تنها ۱۵,۶ درصد پاسخگویان گفته بودند که همجنسگرایی قابل قبول است.

جدول ۶: میانگین قابل پذیرش دانستن همجنسگرایی (میانگین بیشتر = موافقت بیشتر)

تعداد	اروپا	شمالی	غربی	جنوبی	شرقی	استرالیا	آمریکا
میانگین (از ۱۰)	۵,۵	۸,۵	۷,۷	۶,۵	۳,۰۴	۶,۹	۵,۴
تعداد پاسخگویان	۵۱۶۵۳	۸۸۲۵	۱۴۴۴۹	۳۳۱۶	۲۵۰۶۳	۱۴۴۹	۲۱۵۸
F							۱۳,۰۱
Sig.							۰,۰۰۰

در سوال دیگری، مخالفت یا موافقت با همسایگی با افراد همجنسگرا به عنوان معرف نگرش به همجنسگرایی مورد بررسی قرار گرفته است. در مجموع، ۲۹,۵ درصد پاسخگویان اروپایی، ۲۰,۴ درصد پاسخگویان آمریکایی و ۱۳,۴ درصد پاسخگویان استرالیایی با همسایگی با افراد همجنسگرا مخالف بوده‌اند. کمترین مخالفت با همسایگی با همجنسگرایان در اروپای شمالی وجود دارد بگونه‌ای که تنها نزدیک به ۴ درصد پاسخگویان این کشورها مخالف همسایگی با همجنسگرایان می‌باشند. مخالفت با همسایگی همجنسگرایان در اروپای غربی (۶,۷ درصد) کمی بیشتر می‌باشد و در اروپای جنوبی (با ۱۲,۱ درصد) نیز این روند افزایشی ادامه پیدا می‌کند. اما بیشترین مخالفت با همسایگی همجنسگران با اختلاف بسیاری زیادی نسبت به مناطق دیگر در اروپای شرقی وجود دارد بگونه‌ای که ۵۴ درصد پاسخگویان این کشورها، مخالف همسایگی با همجنسگرایان می‌باشند.

جدول ۷: موافقت با همسایگی افراد همجنسگرا

	اروپا	شمالی	غربی	جنوبی	شرقی	استرالیا	آمریکا
بله	۲۹,۵	۳,۷	۶,۷	۱۲,۱	۵۴	۱۳,۴	۲۰,۴
خیر	۷۰,۵	۹۶,۳	۹۳,۳	۸۷,۹	۴۶	۸۶,۶	۷۹,۶
کل	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
تعداد پاسخگویان	۵۲۱۳۲	۸۸۰۳	۱۴۶۹۷	۳۳۲۳	۲۵۳۰۹	۱۴۷۷	۲۲۳۲
χ^2							۲۹,۸
Sig.							۰,۰۰۰

سوال دیگر در ارتباط با موضوع همجنسگرایان، ناظر به شایستگی آنها برای نقش والدینی می‌باشد. ۴۳,۴ درصد پاسخگویان اروپایی، با شایستگی زوج‌های همجنسگرا برای نقش والدینی مخالفت کرده بودند. در مقابل ۴۰ درصد پاسخگویان تایید کرده بودند که زوج‌های همجنسگرا به اندازه زوج‌های دیگر والدین خوبی می‌باشند.

جدول ۸: زوج های همجنسگرا به اندازه زوج های دیگر، والدین خوبی هستند (EVS)

تعداد پاسخگویان	کل	کاملا مخالف	مخالف	نه موافق نه مخالف	موافقم	کاملا موافقم
۴۹۶۴۴	۱۰۰	۲۴,۱	۱۹,۳	۱۶,۶	۲۱,۷	۱۸,۳

بیشترین موافقت با شایستگی زوج های همجنسگرا برای نقش های والدینی در اروپای شمالی وجود دارد. به گونه ای که ۶۹,۶ درصد پاسخگویانی که به این سوال پاسخ داده بودند، تایید کرده بودند که زوج های همجنسگرا به اندازه زوج های دیگر، والدین خوبی می باشند. بیشترین مخالفت نیز در اروپای شرقی وجود دارد. نزدیک به ۷۰ درصد پاسخگویان در این کشورها، شایستگی زوج های همجنسگرا برای نقش های والدینی را تایید نکرده بودند. درصد موافقت با شایستگی والدینی همجنسگرایان در اروپای غربی ۵۸,۷ درصد و در اروپای جنوبی ۳۸,۴ درصد بوده است.

جدول ۹: میانگین موافقت با «زوج های همجنسگرا به اندازه زوج های دیگر، والدین خوبی هستند»

(میانگین بیشتر = موافقت بیشتر)

تعداد	اروپا	شمالی	غربی	جنوبی	شرقی
میانگین (از ۵)	۲,۹	۳,۹	۳,۶	۳,۱	۲,۱
تعداد پاسخگویان	۴۹۶۴۴	۸۷۳۸	۱۴۱۷۳	۳۲۴۰	۲۳۴۹۳
F	۷۷۳۱,۵				
Sig.	۰,۰۰۰				

با ترکیب سوالات فوق می توان شاخصی برای مقایسه نگرش های کشورهای مختلف به همجنسگرایی ساخت. میانگین این شاخص در کل اروپا، ۵۰,۸ از ۱۰۰ می باشد. به این معنی که در مجموع در اروپا، افراد نگرش های بینابینی در خصوص همجنسگرایی دارند: نه خیلی مثبت و نه خیلی منفی. بیشترین نگرش مثبت به همجنسگرایی متعلق به اروپای شمالی با میانگین ۸۱,۸ می باشد. پس از آن، اروپای غربی با میانگین ۷۳,۵ و اروپای جنوبی با میانگین ۶۱,۲ می باشد. در همه این کشورها میانگین بیشتر از ۵۰ بیانگر نگرش مثبت به همجنسگرایی می باشد. اما در اروپای شرقی، میانگین شاخص با شیب تندی کاسته شده و به ۲۴,۸ می رسد. به این معنی که در اروپای شرقی، شهروندان نگرشی منفی به همجنسگرایی دارند.

جدول ۱۰: میانگین شاخص نگرش به همجنسگرایی (میانگین بیشتر = نگرش مثبت تر)

تعداد	اروپا	شمالی	غربی	جنوبی	شرقی
میانگین (از ۱۰۰)	۵۰٫۸	۸۱٫۸	۷۳٫۵	۶۱٫۲	۲۴٫۸
تعداد پاسخگویان	۴۵۵۶۵	۸۲۵۷	۱۲۳۸۹	۳۰۰۶	۲۱۹۱۳
F	۱۳۰۱۳٫۴				
Sig.	۰٫۰۰۰				

مقایسه میانگین شاخص نگرش به همجنسگرایی براساس ویژگی‌های جمعیت‌شناختی، نشان دهنده تفاوت‌های نسبتاً عمده در بین گروه‌های مختلف می‌باشد. زنان در مقایسه با مردان، نگرش مثبت‌تری به همجنسگرایی دارند. همچنین نگرش جوانان به همجنسگرایی مثبت بوده و با افزایش سن از شدت این نگرش مثبت کاسته می‌شود بگونه‌ای که در گروه سنی ۵۰ سال و بالاتر، می‌توان گفت نگرش به همجنسگرایان به سمت منفی میل کرده است. نگرش منفی به همجنسگرایان در افراد دارای تحصیلات پایین و متوسط نیز مشاهده می‌شود. هرچند با افزایش تحصیلات، نگرش منفی به همجنسگرایی کاسته شده و در افراد دارای تحصیلات بالا مثبت شده است. نگرش مثبت به همجنسگرایان با اندازه شهرها نیز رابطه مثبت معنی‌داری دارد. در شهرهای زیر ۵ هزار نفر، نگرش به همجنسگرایی منفی می‌باشد اما در شهرهای بزرگتر، نگرش مثبت شده و با افزایش جمعیت شهرها، مثبت‌تر شده است. اما در اینجا نیز، در شهرهای با جمعیت ۵۰۰ هزار و بالاتر، سیر صعودی نگرش مثبت به همجنسگرایی متوقف شده و نگرش به منفی میل می‌کند. هرچند نگرش به همجنسگرایان در این شهرها، همچنان مثبت‌تر از نگرش در شهرهای با جمعیت کمتر از ۵ هزار نفر می‌باشد. تحلیل معنی‌داری تفاوت‌ها نشان می‌دهد که براساس معنی‌داری تفاوت‌ها می‌توان شهرها را براساس نگرش به همجنسگرایی به سه دسته تقسیم کرد. شهرهای کمتر از ۵ هزار با نگرش منفی، شهرهای ۵۰۰ هزار و بالاتر با نگرش متوسط متمایل به منفی و شهرهای ۵ هزار تا ۵۰۰ هزار با نگرش نسبتاً مثبت به همجنسگرایی. البته در اروپای شمالی، رابطه بین اندازه شهر و نگرش به همجنسگرایی، مثبت و خطی می‌باشد.

جدول ۱۱: شاخص نگرش به همجنسگرایی و ویژگی‌های جمعیت‌شناختی

جمعیت شهر					تحصیلات			سن			جنس		
بالتر ۵۰۰ هزار و ۵۰۰	۱۰۰ تا ۵۰۰ هزار	۲۰ تا ۱۰۰ هزار	۵ تا ۲۰ هزار	زیر ۵ هزار	بالا	متوسط	پایین	سال و بیشتر ۵۰	۳۰ تا ۴۹ سال	۱۵ تا ۲۹ سال	مرد	زن	
۴۵,۸	۵۴	۵۳,۵	۵۲,۴	۳۸,۸	۶۱,۷	۴۷,۴	۴۵,۲	۴۹,۱	۵۴,۴	۵۶,۵	۴۹,۸	۵۳,۸	میانگین (از ۱۰۰)
۵۹۶۲	۷۵۱۸	۹۰۲۰	۸۹۴۵	۱۲۸۱۹	۱۷۴۵۴	۲۲۴۵۹	۹۸۹۳	۲۵۲۱۸	۱۶۴۳۰	۸۲۹۸	۲۲۵۲۹	۲۷۶۰۷	تعداد پاسخگویان
۲۸۱,۳					۷۸۹,۳			۱۴۱,۷			۱۰,۹		F,T
۰,۰۰۰					۰,۰۰۰			۰,۰۰۰			۰,۰۰۰		Sig.

۲- نگرش‌ها و رفتارهای مربوط به خانواده

در این بخش به نگرش‌ها و رفتارهای مربوط به خانواده می‌پردازیم. با هدف بررسی این موضوع که تاثیر نگرش‌های جنسیتی برابرگرایانه و رواداری نسبت به الگوهای رفتاری غیر سنتی بر نگرش‌ها و رفتارهای مربوط به خانواده، با کدامیک از دو رویکرد رقیب یعنی دومین گذار جمعیتی و انقلاب جنسیتی (یا تعادل برابرگرایی جنسیتی) مطابقت بیشتری دارد.

۲-۱- اهمیت خانواده

یکی از مهمترین سوالاتی که در هر دو پیمایش، در ارتباط با نگرش‌های مربوط به خانواده مورد سوال قرار گرفته است، میزان اهمیت خانواده در زندگی افراد است. نتایج بدست آمده از هر دو پیمایش مورد مطالعه نشان می‌دهند که اکثریت قریب به اتفاق پاسخگویان در اروپا، ایالات متحده آمریکا و استرالیا، اهمیت زیادی برای خانواده در زندگی خود قائل هستند بگونه‌ای که در همه این کشورها، پاسخگویان در مقایسه با دیگر حوزه های زندگی، بیشترین اهمیت را برای خانواده قائل بودند. مطالعات و پیمایش‌های دیگر نیز نشان می‌دهند که در اغلب کشورها حتی کشورهای توسعه یافته و لیبرال، خانواده همچنان از اهمیت مرکزی در زندگی افراد برخوردار بوده، افراد همچنان مایل به تشکیل خانواده و داشتن حداقل دو فرزند هستند (مک‌دونالد، ۱۹۹۷؛ وان پیر، ۲۰۰۰؛ نولان، ۲۰۰۲).

جدول ۱۲: خانواده چقدر در زندگی شما مهم است؟

استرالیا	آمریکا	اروپا	
۰,۲	۰,۶	۰,۳	کاملاً بی اهمیت
۰,۶	۰,۸	۱,۳	بی اهمیت
۶,۱	۷,۳	۱۰,۶	مهم
۹۲,۵	۹۰,۹	۸۷,۲	خیلی مهم
۰,۵	۰,۴	۰,۶	بی پاسخ
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	کل
۱۴۷۷	۲۲۳۲	۵۶۳۶۸	تعداد پاسخگویان

مقایسه رتبه میزان اهمیت خانواده با دیگر حوزه‌های زندگی، تصویر گویاتری در خصوص نگرش پاسخگویان کشورهای مختلف در ارتباط با اهمیت خانواده ارائه می‌کند. در حالی که در همه حوزه‌های جغرافیایی مطالعه شده، بیشترین اهمیت به خانواده اختصاص یافته است، مرتبه اهمیت حوزه‌های دیگر در مناطق مورد مطالعه متفاوت است. به صورت کلی می‌توان سه الگو را از هم متمایز کرد. الگوی اول در اروپای غربی، شمالی و استرالیا مشترک است و ترتیب اهمیت حوزه‌های مختلف زندگی در آن به این صورت است: خانواده، دوستان و آشنایان، اوقات فراغت، شغل، سیاست، دین. در الگوی دوم که در اروپای شرقی و جنوبی مشترک است، شغل بعد از خانواده بیشترین اهمیت را به خود اختصاص داده است و دین نیز قبل از سیاست قرار گرفته است. در این الگو ترتیب به این صورت می‌باشد: خانواده، شغل، دوستان و آشنایان، اوقات فراغت، دین سیاست. الگوی سوم نیز در آمریکا مشاهده است. این الگو همانند الگوی اول بوده و تنها تفاوت در آن مربوط به پیشی گرفتن اهمیت دین نسبت به سیاست است.

جدول ۱۳: اهمیت خانواده در مقایسه با حوزه‌های دیگر زندگی (میانگین از ۴ و میانگین بیشتر = اهمیت بیشتر)

Sig.	استرالیا	آمریکا	Sig.	جنوبی	شرقی	شمالی	غربی	اروپا	
۰,۰۳	۳,۹۲	۳,۸۹	۰,۰۰۰	۳,۸۹	۳,۸۶	۳,۸۹	۳,۸۳	۳,۸۶	خانواده
۰,۰۰۶	۳,۵۳	۳,۴۷	۰,۰۰۰	۳,۴۱	۳,۳۳	۳,۵۲	۳,۴۶	۳,۴۰	دوستان و آشنایان
۰,۰۰۴	۳,۳۴	۳,۲۹	۰,۰۰۰	۳,۳۲	۳,۲۰	۳,۴۱	۳,۳۵	۳,۲۹	اوقات فراغت
۰,۸۰	۳,۱۰	۳,۱۰	۰,۰۰۰	۳,۶۸	۳,۴۷	۳,۳۳	۳,۳۰	۳,۴۱	شغل
۰,۰۰۰	۲,۴۲	۲,۵۴	۰,۰۰۰	۲,۴۰	۲,۱۲	۲,۶۱	۲,۵۷	۲,۳۶	سیاست
۰,۰۰۰	۲,۰۸	۲,۹۷	۰,۰۰۰	۲,۶۳	۲,۷۱	۲,۱۴	۲,۱۷	۲,۴۵	دین

اینگلهارت و بیکر (۲۰۰۰)، اهمیت خانواده را به عنوان یکی از عناصر ارزش‌های سنتی در مقابل ارزش‌های سکولار- عقلانی و یکی از ویژگی‌های جوامع سنتی و پیشاصنعتی در نظر گرفته‌اند که با دیگر ویژگی‌های اینگونه جوامع همچون اهمیت دینداری، اقتدارگرایی، مردسالاری و ... از همبستگی بالایی برخوردار است. نتایج بدست آمده به میزان زیادی با این فرضیه همخوانی دارد. ترتیب اهمیت خانواده در اروپای جنوبی، شرقی و غربی به میزان زیادی با فرضیه اینگلهارت و بیکر مطابقت دارد. اما اروپای شمالی استثنا یا تناقضی بر این قاعده است. به این دلیل که این منطقه علی‌رغم داشتن امتیازهای بالاتر در ارزش‌های سکولار-پست مدرن و سطح بالای توسعه اقتصادی، میزان اهمیت خانواده در آن هم‌سطح با کشورهای نسبتاً سنتی اروپای جنوبی و حتی بیشتر از اروپای شرقی می‌باشد. بالا بودن ارزش‌های پست مدرن در اهمیت زیاد دوستان و اوقات فراغت در اروپای شمالی بازتاب یافته است (اولا و برنهارت، ۲۰۰۸: ۱۱۲۰). در پیمایش ارزش‌های جهانی نیز، سوئد به عنوان تنها نماینده اروپای شمالی در پیمایش، به لحاظ میزان اهمیت خانواده تفاوت معنی‌داری با کشورهای اروپای جنوبی و شرقی که بیشترین میزان اهمیت خانواده را به خود اختصاص داده بودند، ندارد.

۲-۲- اعتماد به خانواده

اعتماد به خانواده، یکی از مولفه‌های سازنده سازه اعتماد در بسیاری از پیمایش‌ها می‌باشد. در هر دو پیمایش مورد مطالعه نیز، اعتماد افراد به خانواده مورد سنجش قرار گرفته است. براساس نتایج این دو پیمایش، اکثریت قابل توجهی از پاسخگویان اروپایی، آمریکایی و استرالیایی بیان کرده‌اند که به خانواده خود کاملاً اعتماد داشته و میزان اعتماد به خانواده بیشتر از اعتماد در سطوح دیگر می‌باشد. مطالعات دیگر نیز نشان داده‌اند که عموماً در اکثر کشورها، میزان اعتماد به خانواده در مقایسه با اعتماد به حوزه‌ها و گروه‌های دیگر، به صورت نسبتاً پایداری، در سطح بالایی قرار دارد (نیوتن و همکاران، ۲۰۱۸: ۴۱). مقایسه میانگین طیف اعتماد به خانواده در بین مناطق مختلف، نشان می‌دهد که در مجموع، میزان اعتماد به خانواده در اروپای شمالی، بیش از مناطق دیگر است. و کمترین میزان اعتماد به خانواده در بین پاسخگویان آمریکایی مشاهده شده است.

جدول ۱۴: اعتماد به خانواده

استرالیا	آمریکا	اروپا	
۰,۳	۱,۳	۰,۳	به هیچ وجه اعتماد ندارم
۰,۷	۳	۱,۱	خیلی اعتماد ندارم
۱۷,۱	۲۵,۶	۱۳,۱	تا حدودی اعتماد دارم
۸۱,۲	۷۰,۱	۸۰,۶	کاملاً اعتماد دارم
۰,۸	۱	۴,۹	بی پاسخ
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	کل
۱۴۷۷	۲۲۳۲	۵۶۳۶۸	تعداد پاسخگویان

مقایسه میانگین اعتماد به خانواده در بین کشورهای اروپایی با توجه به معنادار بودن تفاوت‌ها به لحاظ آماری، بیانگر الگوی مشابه الگوی اهمیت خانواده می‌باشد. به این معنی که در اینجا نیز بیشترین میزان اعتماد به خانواده در اروپای شمالی مشاهده می‌شود. در دسته دوم به ترتیب اروپای جنوبی و شرقی قرار گرفته و کمترین میزان اعتماد در مقایسه با دو دسته قبلی، در کشورهای غربی مشاهده می‌شود. در پیمایش ارزش‌های جهانی نیز میزان اعتماد به خانواده در سوئد (به عنوان نماینده اروپای شمالی) تفاوت معنی‌داری با میزان اعتماد به خانواده در اروپای جنوبی نداشته و از میزان اعتماد به خانواده در اروپای شرقی بیشتر است. بدین ترتیب در بحث اعتماد به خانواده نیز، کشورهای اروپای شمالی، امتیاز بالاتر را به خود اختصاص داده‌اند.

جدول ۱۵: میانگین اعتماد به خانواده در مقایسه با گروه‌های دیگر (میانگین از ۴ و میانگین بیشتر = اعتماد بیشتر)

Sig.	استرالیا	آمریکا	Sig.	جنوبی	شرقی	شمالی	غربی	اروپا	
۰,۰۰۰	۳,۸۱	۳,۶۵	۰,۰۰۰	۳,۸۴	۳,۸۳	۳,۸۹	۳,۷۹	۳,۸۳	خانواده
۰,۰۰۰	۳,۳۶	۳,۲۱	۰,۰۰۰	۳,۰۰	۳,۰۵	۳,۶۱	۳,۳۶	۳,۲۳	افرادی که شخصا آنها را می‌شناسید
۰,۱۱۰	۲,۷۹	۲,۷۶	۰,۰۰۰	۲,۹۱	۲,۸۶	۳,۳۲	۳,۰۵	۲,۹۹	همسایگان
۰,۱۱۲	۲,۷۰	۲,۶۶	۰,۰۰۰	۲,۶۰	۲,۳۵	۳,۰۸	۲,۸۰	۲,۶۲	افرادی که ملیت دیگری دارند
۰,۰۰۲	۲,۶۴	۲,۷۱	۰,۰۰۰	۲,۵۷	۲,۳۴	۳,۰۲	۲,۷۷	۲,۵۹	افرادی که دارای دین دیگری هستند
۰,۰۰۰	۲,۳۳	۲,۲۰	۰,۰۰۰	۱,۹۹	۲,۱۹	۲,۷۷	۲,۳۹	۲,۲۵	افرادی که بار اول آنها را ملاقات می‌کنید

بررسی دقیق تر داده ها نشان می دهد که در همه سطوح، میزان اعتماد در کشورهای اروپای شمالی در مقایسه با مناطق دیگر بالاتر است. این یافته در مطالعات دیگر نیز تایید شده است (نیوتن و همکاران، ۲۰۱۸: ۳۹). اما نکته جالب تر این است که در حالیکه در مناطق دیگر اعتماد متوسط به بالا تنها به سطح روابط چهره به چهره همچون اعضای خانواده، افراد شناخته شده و همسایگان، محدود شده است، در اروپای شمالی در تمام سطوح به جز افرادی که بار اول ملاقات شده اند، اعتماد متوسط به بالا وجود دارد. براین اساس می توان گفت در حالیکه اعتماد در مناطق دیگر به ویژه اروپای شرقی و جنوبی مبتنی بر روابط چهره به چهره است، در اروپای شمالی، اعتماد مبنای دیگری دارد و آن اعتماد تعمیم یافته است. داده های مربوط به اعتماد تعمیم یافته که ناظر به اعتماد به افراد غربیه و فراتر از شبکه روابط شخصی و چهره به چهره می باشد، این موضوع را تایید می کند. میزان اعتماد اجتماعی یا تعمیم یافته در اروپای شمالی با اختلاف قابل توجهی نسبت به مناطق دیگر بیشتر است:

جدول ۱۶: اعتماد تعمیم یافته

اروپا	شمالی	غربی	جنوبی	شرقی	
۳۹,۷	۷۱,۵	۴۹,۶	۳۲,۸	۲۲,۷	اغلب افراد قابل اعتماد هستند
۶۰,۳	۲۸,۵	۵۰,۴	۶۷,۲	۷۷,۳	در تعامل با افراد باید خیلی مراقب بود
۱۰۰	$\chi^2 =$				کل
	Sig.= ۰,۰۰۰				تعداد پاسخگویان

بدین ترتیب می توان گفت سطح بالای اعتماد به خانواده در اروپای شمالی، ریشه در اعتماد تعمیم یافته بالا در این کشورها دارد. در تبیین مکانیزم تولید اعتماد در یک جامعه می توان دو رویکرد را در پیش گرفت. رویکرد معمول تر و متقدم به لحاظ زمانی، رویکرد از پایین به بالا است که میزان اعتماد را یک ویژگی فردی می داند که محصول ویژگی های شخصیتی یا زیستی افراد و یا شبکه روابط آنها می باشد. در مقابل رویکرد از بالا به پایین، اعتماد را در ارتباط با ویژگی های نهادی و کلان جوامع همچون ثروت ملی، برابری درآمد، عدم وجود فساد و... تبیین می کند (نیوتن و همکاران، ۲۰۱۸: ۴۰-۳۹). در حالی که در رویکرد اول، در تبیین اعتماد با این سوال مواجهیم که چه نوعی از افراد یا شبکه های اجتماعی، جوامعی با اعتماد بالا تولید می کنند، در رویکرد دوم این سوال مطرح می شود که چه نوع جامعه ای و با چه ویژگی های نهادی، افراد و شبکه هایی با میزان بالای اعتماد پدید می آورند (روستاین، ۱۳۹۳: ۱۸۲). به عبارت دیگر، جهت رابطه علی از سطوح کلان و نهادی به سوی سطوح فردی و شبکه های اجتماعی است نه برعکس. براین اساس سطوح بالای اعتماد در جوامعی یافت می شود که از حاکمیت خوب، نبود فساد، نرخ پایین جرائم و سطوح بالای ثروت، برابری و امنیت برخوردار

می‌باشند. ویژگی‌هایی که کشورهای اروپای شمالی (نوردیک) عموماً در آنها از شاخص‌های بالایی برخوردارند. بر همین اساس سطوح بالای اعتماد در اروپای شمالی، عموماً براساس سطح بالای ثروت و وجود دولت رفاه در این کشورها تبیین می‌شود (نیوتن و همکاران، ۲۰۱۸: ۳۹، روشتاین، ۱۳۹۳). اسپینگ-اندرسن و بیلاری (۲۰۱۵: ۱۶)، فراتر رفتن سطح اعتماد از روابط شخصی به اعتماد تعمیم‌یافته را پیش‌نیاز تشکیل خانواده در شرایط فراگیر شدن دگرگونی در نقش‌های زنان می‌داند.

۲-۳- نگرش به ازدواج

در پیمایش مطالعه ارزش‌های اروپایی، نگرش کلی افراد درخصوص ازدواج با بیان موافقت یا مخالفت آنها با گویه «ازدواج یک نهاد منسوخ (قدیمی) است»^{۵۰} سنجیده شده است. بیش از ۷۰ درصد اروپایی‌ها با این گویه مخالف بودند و تنها حدود ۲۰ درصد موافق بودند که ازدواج یک نهاد قدیمی و زمان گذشته است. بیشترین مخالفت با منسوخ بودن ازدواج در اروپای شرقی، بوده است. در مرتبه دوم اروپای شمالی قرار دارد که در آن نزدیک به ۸۲ درصد پاسخگویان مخالفت خود را با این گویه اعلام کرده بودند. در مرتبه سوم نیز اروپای غربی با نزدیک به ۷۴ درصد مخالفت قرار گرفته و در نهایت پاسخگویان اروپای جنوبی کمترین مخالفت (۶۶،۲ درصد) و بیشترین موافقت (۳۳،۸ درصد) را با منسوخ دانستن ازدواج بیان کرده بودند. بدین ترتیب در اینجا نیز مشاهده می‌شود، علی‌رغم فراگیر بودن نگرش‌های جنسیتی برابرگرایانه و رواداری بیشتر نسبت به الگوهای رفتاری غیر سنتی در اروپای شمالی، بیشترین مخالفت با منسوخ دانستن نهاد ازدواج، پس از اروپای شرقی و با اختلاف تنها حدود ۲ درصد، در کشورهای اروپای شمالی وجود دارد. با در نظر گرفتن این نتیجه و نتایج مربوط به اهمیت خانواده و اعتماد به آن، همانگونه که اسپینگ-اندرسن و بیلاری (۲۰۱۵: ۲) تاکید کرده بودند، روندهایی همچون کاهش باروری و جهش طلاق، لزوماً به معنای تغییر اساسی در ترجیحات افراد در ارتباط با خانواده نیستند و همانگونه که دیگر مطالعات مربوط به ارزش‌ها و نگرش‌های خانواده نیز نشان داده‌اند، شاهد ثبات چشمگیر افراد درخصوص خانواده و ازدواج می‌باشیم. این موضوع حتی درخصوص اروپای شمالی که در پذیرش برابرگرایی جنسیتی و ارزش‌ها و نگرش‌های جدید پیشرو بوده‌اند صدق می‌کند. بگونه‌ای که ثبات در ترجیحات مربوط به خانواده در این کشورها، حتی از مناطق دیگر بیشتر نیز می‌باشد.

جدول ۱۷: ازدواج یک نهاد قدیمی (منسوخ) است

شرقی	جنوبی	غربی	شمالی	اروپا	
۱۵,۹	۳۳,۸	۲۶,۲	۱۸,۲	۲۰,۳	موافق
۸۴,۱	۶۶,۲	۷۳,۸	۸۱,۸	۷۰,۷	مخالف
$\chi^2 = 1013,5$				۱۰۰	کل
Sig.= ۰,۰۰۰				۵۱۹۳۶	تعداد پاسخگویان

در همه گروه‌ها به لحاظ جنسیت، سن، سطح تحصیلات و اندازه شهر محل زندگی، اکثریت با پاسخگویانی بوده است که ازدواج را یک نهاد قدیمی و منسوخ نمی‌دانند. با این وجود، تفاوت‌های معنی‌داری نیز در همه گروه‌ها مشاهده می‌شود به عنوان مثال زنان بیشتر از مردان با قدیمی و منسوخ بودن ازدواج مخالف می‌باشند. همچنین با افزایش سن، مخالفت با این گویه بیشتر شده و جوانان به میزان بیشتری قدیمی بودن و منسوخ بودن ازدواج را تایید کرده‌اند. اما نکته جالب اینکه، افراد دارای تحصیلات بالاتر به میزان بیشتری با قدیمی و منسوخ بودن ازدواج مخالفت کرده بودند. همچنین هرچند در شهرهای مختلف، اکثریت پاسخگویان قدیمی و منسوخ بودن نهاد ازدواج را تایید نکرده بودند، اما با افزایش اندازه شهرها به لحاظ جمعیت، از میزان مخالفت با این موضوع کاسته شده است. به عبارت دیگر در شهرهای پرجمعیت‌تر، موافقت با قدیمی و منسوخ بودن نهاد ازدواج در مقایسه با شهرهای کم جمعیت‌تر بیشتر بوده است. با این استثناء که میزان موافقت با این گویه در شهرهای با جمعیت ۵۰۰ هزار و بالاتر از میزان موافقت با این گویه در شهرهای با جمعیت ۱۰۰ هزار تا ۵۰۰ هزار کمتر بوده است.

جدول ۱۸: منسوخ بودن ازدواج و ویژگی‌های جمعیت‌شناختی

جمعیت شهر					تحصیلات			سن			جنس		
بالاتر ۵۰۰ هزار و بالاتر	۱۰۰ تا ۵۰۰ هزار	۱۰۰ هزار تا ۲۰ هزار	۲۰ تا ۵ هزار	زیر ۵ هزار	بالا	متوسط	پایین	۵۰ سال و بیشتر	۳۰ تا ۴۹ سال	۱۵ تا ۲۹ سال	مرد	زن	
۲۰,۹	۲۱,۵	۲۰,۷	۲۰,۳	۱۷,۷	۱۹,۴	۲۰,۴	۲۱,۵	۱۷	۲۲,۹	۲۵,۵	۲۲,۵	۱۸,۵	موافق
۷۹,۱	۷۸,۵	۷۹,۳	۷۹,۷	۸۲,۳	۸۰,۶	۷۹,۶	۷۸,۵	۸۳	۷۷,۱	۷۴,۵	۷۷,۵	۸۱,۵	مخالف
۶۰۹۸	۷۷۵۸	۹۳۹۸	۹۳۰۰	۱۳۴۱۴	۱۷۹۲۷	۲۳۲۵۲	۱۰۳۴۱	۲۶۵۰۷	۱۶۷۹۳	۸۳۸۳	۲۳۱۹۵	۲۸۷۰۸	تعداد پاسخگویان
۲۱۹,۸					۱۹,۴			۳۹۱,۵			۱۲۴,۹		χ^2
۰,۰۰۰					۰,۰۰۰			۰,۰۰۰			۰,۰۰۰		Sig.

۲-۴- تجربه ازدواج

یکی از روندهای مورد توجه در دومین گذار جمعیتی، کاهش نرخ ازدواج می‌باشد. بدینگونه که انتظار می‌رود در کشورهای پیشرو در برابرگرایی جنسیتی، شاهد کاهش نرخ ازدواج باشیم. اما طرفداران رویکرد انقلاب جنسیتی و تعادل برابرگرایی جنسیتی، براین باورند که کاهش نرخ ازدواج مرحله‌ای انتقالی بوده و با فراگیر شدن برابرگرایی جنسیتی، در این کشورها، شاهد چرخش در این روند و افزایش نرخ ازدواج می‌باشیم.

براساس پاسخ‌های داده شده به سوال مربوط به وضعیت تاهل، مشاهده می‌کنیم، نزدیک به ۷۶ درصد پاسخگویان اروپایی، ۶۷،۵ درصد پاسخگویان آمریکایی و ۴۵،۴ درصد پاسخگویان استرالیایی، ازدواج را تجربه کرده‌اند. با در نظر گرفتن پاسخگویان بالاتر از ۳۰ سال، درصد افراد دارای تجربه ازدواج در اروپا، به ۸۶،۸ درصد، در آمریکا ۸۰،۶ درصد و در استرالیا، ۶۹،۶ درصد افزایش می‌یابد. براین اساس می‌توان گفت، داده‌ها بیانگر فراگیر بودن تجربه ازدواج به در کشورهای غربی، به ویژه در اروپا و آمریکا می‌باشند.

جدول ۱۹: تجربه ازدواج

Sig.	آمریکا	استرالیا	Sig.	χ^2	شرقی	جنوبی	غربی	شمالی	اروپا		
۰,۰۰۰	۶۷,۵	۴۵,۵	۰,۰۰۰	۲۷۵,۳	۷۸,۸	۷۱,۹	۷۲,۵	۷۳,۷	۷۵,۶	دارای تجربه ازدواج ^{۵۱}	همه نمونه
	۳۲,۶	۵۴,۵			۲۱,۲	۲۸,۱	۲۷,۵	۲۶,۳	۲۴,۴	بدون تجربه ازدواج	
۰,۰۰۰	۸۰,۶	۶۹,۶	۰,۰۰۰	۴۷۹,۳	۹۰,۵	۸۲,۵	۸۳,۲	۸۵,۲	۸۶,۸	دارای تجربه ازدواج ^{۵۲}	افراد بالای ۳۰ سال
	۱۹,۳	۳۰,۳			۹,۵	۱۷,۵	۱۶,۸	۱۴,۸	۱۳,۲	بدون تجربه ازدواج	

در مناطق مختلف اروپا نیز، بیشترین درصد تجربه ازدواج مربوط به اروپای شرقی و پس از آن اروپای شمالی است. ۹۰،۵ درصد پاسخگویان بالاتر از ۳۰ سال در کشورهای اروپای شرقی گفته‌اند که متاهل هستند و یا تجربه ازدواج داشته‌اند. در اروپای شمالی نیز این نسبت ۸۵،۲ درصد می‌باشد. پس از این دو منطقه، پاسخگویان بالای ۳۰ سال اروپای غربی با ۸۳،۲ درصد تجربه ازدواج، قرار گرفته‌اند. و در نهایت کمترین میزان تجربه ازدواج با ۸۲،۵ درصد مربوط به اروپای جنوبی می‌باشد. مقایسه این درصدها با یافته‌های مربوط به

۵۱. شامل متاهل، طلاق گرفته و فوت همسر

۵۲. شامل متاهل، طلاق گرفته و فوت همسر

نگرش‌های جنسیتی و رواداری درخصوص الگوهای رفتاری جدید، نشان می‌دهد، که علی‌رغم گسترش فراگیری برابرگرایی جنسیتی و رواداری در اروپای شمالی، همچنین ازدواج از نسبت بالایی برخوردار بوده و حتی از کشورهای اروپای جنوبی که از نگرش‌های سنتی برخوردار هستند، بیشتر می‌باشد. این موضوع درخصوص اروپای غربی نیز صدق می‌کند.

بدین ترتیب براساس این یافته‌ها می‌توان گفت برخلاف انتظار طرفداران رویکرد فرسایش خانواده مبنی بر رابطه خطی معکوس بین برابرگرایی جنسیتی و ترجیحات ارزشی جدید با نرخ ازدواج، رابطه U شکل مورد انتظار اسپرینگ-اندرسن و بیلاری (۲۰۱۵) و مک‌دونالد (۲۰۰۰a؛ ۲۰۰۰b؛ ۲۰۰۶) تایید می‌شود. در اروپای شرقی که نگرش‌های سنتی همچنان غالب هستند، ازدواج از نرخ بالایی برخوردار است. اما در اروپای جنوبی که ترجیحات ارزشی و هنجاری سنتی کم‌رنگ‌تر شده ولی ارزش‌ها و نگرش‌های برابرگرایانه هنوز کاملاً توسعه نیافته‌اند، نرخ ازدواج کاهش یافته است. با گسترش برابرگرایی جنسیتی در اروپای غربی، نرخ ازدواج نیز افزایش پیدا کرده و در اروپای شمالی که برابرگرایی جنسیتی فراگیرتر شده است، نرخ ازدواج از اروپای جنوبی و غربی بیشتر می‌باشد. هرچند همچنان پایین‌تر از جوامع سنتی‌تر اروپای شرقی می‌باشد.

این شواهد را می‌توان تایید کننده گزاره گلدشاید و همکارانش (۲۰۱۵) درخصوص ورود کشورها به مرحله دوم انقلاب جنسیتی با برابرگرایانه‌تر شدن ازدواج و مشارکت فزاینده مردان در حوزه خصوصی خانه و خانواده و دیدگاه اسپینگ-اندرسن و بیلاری (۲۰۱۵) مبنی بر افزایش تمایل افراد به ازدواج در نتیجه تبدیل شدن برابرگرایی جنسیتی به وضعیت هنجاری غالب در جامعه در نظر گرفت.

۲-۵- تجربه همبازی

همانگونه که پیشتر گفته شد، یکی از روندهای مشخصه دومین گذار جمعیتی، افزایش همبازی در مقابل رویگردانی افراد از ازدواج می‌باشد. براساس نتایج پیمایش مطالعه ارزش‌های اروپایی، حدود ۲۸ درصد پاسخگویان غیر متاهل در زمان اجرای پیمایش، با شریک خود زندگی کرده و به عبارتی دارای رابطه همبازی می‌باشند. بیشترین نسبت همبازی در اروپای غربی و سپس به ترتیب نزولی، در اروپای شمالی، اروپای شرقی و اروپای جنوبی است. بیشتر بودن نسبت همبازی در اروپای غربی و شمالی که تغییرات ارزشی و هنجاری بیشتری را تجربه کرده‌اند با ادبیات مربوط به دومین گذار جمعیتی همخوانی دارد. زیرا همانگونه که یافته‌های مربوط به ترجیحات ارزشی و نگرش نشان داده‌اند، نگرش‌های جنسیتی در اروپای غربی و به ویژه اروپای شمالی برابرگرایانه‌تر بوده و در این کشورها، رواداری بیشتری نسبت به الگوهای رفتاری و تمایلات جنسی جدید مشاهده

می‌شود. با این وجود با مقایسه نسبت‌های مربوط به ازدواج و همباشی، می‌توان گفت، در همه کشورهای مورد بررسی، هرچند با تفاوت‌هایی، ازدواج با فاصله زیادی، همچنان الگوی غالب پیوند میان زن و مرد می‌باشد.

جدول ۲۰: تجربه رابطه همباشی در افراد غیر متأهل

شرقی	جنوبی	غربی	شمالی	اروپا		
۷,۹	۴,۷	۲۱,۲	۱۱,۵	۱۲,۳	درصد افراد دارای رابطه همباشی در کل پاسخگویان	
۲۰,۱	۱۰,۲	۳۸,۹	۲۷,۷	۲۷,۶	بله	درصد افراد دارای رابطه همباشی در افراد غیر متأهل
۷۹,۹	۸۹,۸	۶۱,۱	۷۲,۳	۷۲,۴	خیر	
$\chi^2 = 1128,7$				۱۰۰	کل	
Sig.= ۰,۰۰۰				۲۵۲۱۰	تعداد پاسخگویان	

اما آیا می‌توان گفت که همباشی لزوماً به معنای جایگزینی آن به جای ازدواج می‌باشد؟ نتایج پاسخ‌های افراد به سوال مربوط به داشتن تجربه همباشی با همسر خود قبل از ازدواج، می‌تواند تا حدودی فهم بهتری از این پدیده فراهم کند. در اروپا در مجموع، نزدیک به ۴۶ درصد افراد گفته‌اند که قبل از ازدواج، با همسر خود تجربه رابطه همباشی داشته‌اند. این نسبت در اروپای شمالی بیش از ۷۹ درصد و در اروپای غربی حدود ۵۷ درصد می‌باشد. اما در اروپای شرقی تنها نزدیک به ۳۱ درصد گفته‌اند که پیش از ازدواج، رابطه همباشی را با همسر خود تجربه کرده بودند و نسبت این افراد در اروپای جنوبی حتی از این هم کمتر یعنی حدود ۲۱ درصد می‌باشد. مقایسه یافته‌های این جدول با جدول قبل می‌تواند بیانگر این نکته باشد که در کشورهای با نسبت همباشی بیشتر، یعنی اروپای غربی و شمالی، اکثریت افراد عنوان کرده‌اند که پیش از ازدواج، تجربه همباشی با همسر خود داشته‌اند. یافته‌های مطالعات دیگر نیز نشان می‌دهند در سوئد، دانمارک و فنلاند یعنی کشورهای نوردیک، تقریباً ۹۰ درصد ازدواج‌ها، با رابطه همباشی شروع شده‌اند (کالمین، ۲۰۰۷: ۲۵۱).

جدول ۲۱: تجربه همباشی با همسر قبل از ازدواج (برای افرادی که تجربه ازدواج داشته‌اند)

شرقی	جنوبی	غربی	شمالی	اروپا		
۳۰,۹	۲۱,۴	۵۷,۲	۷۹,۴	۴۵,۹	بله	
۶۹,۱	۷۸,۶	۴۲,۸	۲۰,۶	۵۱,۴	خیر	
$\chi^2 = 6082,6$				۱۰۰	کل	
Sig.= ۰,۰۰۰				۴۱۵۸۳	تعداد پاسخگویان	

نتایج مطالعه کالمین (۲۰۰۷: ۲۵۳) درخصوص ۳۷ کشور اروپایی، نشان می‌دهند که یک رابطه مثبت قوی بین رواج همباشی و سن اولین ازدواج می‌باشد. به این معنی که هرچه همباشی در کشوری عمومیت بیشتری داشته

باشد، از دواج‌ها در سنین بالاتری اتفاق می‌افتند. اما در کشورهای اروپای جنوبی چنین رابطه‌ای مشاهده نشده است. در این کشورها، هرچند همبستگی فراگیر نیست، با این وجود تاخیر در ازدواج وجود دارد. با حذف این کشورها، همبستگی مثبت بین همبستگی و سن ازدواج، از ۰,۶۸ به ۰,۷۹ افزایش پیدا می‌کند. اما بین میزان همبستگی و نرخ ازدواج رابطه معنی‌داری وجود ندارد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت، همبستگی بیشتر باعث بالا رفتن ازدواج می‌شود و تاثیر معنی‌داری بر نرخ ازدواج ندارد. این یافته‌ها، تایید کننده تایید کننده نظریه ازدواج آزمایشی^{۵۳} می‌باشند. براساس این نظریه، همبستگی به جای اینکه جایگزینی برای ازدواج تلقی شود، مقدمه‌ای برای ازدواج و یا ازدواجی آزمایشی می‌باشد که طی آن افراد بدون سرمایه‌گذاری‌های مورد نیاز برای ازدواج با هم آشنا شده و در صورت مناسب بودن، با همدیگر ازدواج می‌کنند (کوپن، ۲۰۱۱ به نقل از ویلنوف-گوکالپ، ۱۹۹۱ و لیفبرو و دورلین، ۲۰۰۶ به نقل از بالکریشن و همکاران، ۱۹۸۷؛ بنت و همکاران، ۱۹۸۸؛ دیماریس و راو، ۱۹۹۲؛ کلینینگ، ۱۹۹۲؛ لیلرد، ۱۹۹۵؛ اوپنهایمر، ۱۹۹۸). باور اغلب جوانان مبنی بر اینکه همبستگی شانس ازدواج آنها را افزایش می‌دهد، نیز با نظریه ازدواج آزمایشی همخوانی دارد ((کولو و بویل، ۲۰۱۰: ۸۸۱ به نقل از کلاین و همکاران، ۲۰۰۴).

۲-۶- فرزندآوری

نتیجه نهایی روندهای مختلف خانواده، در تاثیر آنها بر نرخ باروری آشکار می‌شود. ابتدا به نگرش‌های افراد در خصوص فرزندآوری می‌پردازیم. نزدیک به یک سوم پاسخگویان اروپایی، بیان کرده بودند که داشتن فرزند یک وظیفه در برابر جامعه است. در مقابل ۴۷,۷ درصد دیگر پاسخگویان چنین وظیفه‌ای برای خود قائل نبودند و اعتقاد نداشتند که فرزندآوری، یک وظیفه در مقابل جامعه است.

جدول ۲۲: داشتن فرزند یک وظیفه در برابر جامعه است (EVS)

تعداد پاسخگویان	کل	کاملاً مخالف	مخالف	نه موافق نه مخالف	موافقم	کاملاً موافقم
۵۳۰۶۱	۱۰۰	۱۸,۱	۲۹,۶	۱۹,۶	۲۱,۷	۱۱

مقایسه یافته‌های مربوط به این سوال به تفکیک کشورهای مختلف اروپایی نشان می‌دهد که بیشترین باور به چنین وظیفه‌ای در میان کشورهای اروپای شرقی وجود دارد. ۴۸,۵ درصد پاسخگویان در اروپای شرقی، داشتن فرزند را یک وظیفه در برابر جامعه می‌دانند. پس از آن، اروپای جنوبی با ۳۱,۴ درصد موافقت در برابر

۴۲,۳ درصد مخالفت و اروپای غربی با ۱۶,۹ درصد موافقت در مقابل ۶۵,۱ درصد مخالفت قراردارند. کمترین موافقت با وظیفه دانستن فرزند آوری در قبال جامعه در اروپای شمالی است. تنها ۱۳,۳ درصد پاسخگویان در این کشورها فرزندآوری را به عنوان وظیفه در برابر جامعه تایید کرده بودند و در مقابل، ۶۶,۷ درصد با این موضوع مخالفت کرده بودند. آزمون‌های پس از وقوع نشان می‌دهند که همه تفاوت‌های بین مناطق چهارگانه به لحاظ آماری معنی‌دار می‌باشند.

جدول ۲۳: موافقت با «داشتن فرزند یک وظیفه در برابر جامعه است» (میانگین بیشتر=موافقت بیشتر)

شرقی	جنوبی	غربی	شمالی	اروپا	
۳,۲۶	۲,۸۴	۲,۲۹	۲,۱۸	۲,۷۸	میانگین (از ۵)
۲۵۹۰۱	۳۴۲۴	۱۴۸۶۸	۸۸۵۸	۵۳۰۶۱	تعداد پاسخگویان
۳۰۴۵,۹					F
۰,۰۰۰					Sig.

در سوال دیگری، دیدگاه پاسخگویان در خصوص اهمیت عوامل مختلف از جمله فرزندآوری در موفقیت ازدواج مورد بررسی قرار گرفته است. پاسخگویان اروپای شرقی در مقایسه با کشورهای دیگر، اهمیت بیشتری برای داشتن فرزند به عنوان عامل موفقیت ازدواج قائل بودند. ۷۴,۴ درصد این پاسخگویان گفته بودند که داشتن فرزند، عامل بسیار مهمی در موفقیت ازدواج است. در اروپای جنوبی نیز، ۷۲,۸ درصد پاسخگویان، داشتن فرزند را عامل بسیار مهمی در موفقیت ازدواج معرفی کرده بودند. در هر دو منطقه، داشتن فرزند پس از عامل وفاداری، به عنوان دومین عامل بسیار مهم در موفقیت ازدواج معرفی شده است. این در حالی است که در اروپای شمالی و اروپای غربی، داشتن فرزند در رتبه چهارم عوامل مهم در موفقیت ازدواج قرار گرفته است. در اروپای غربی، ۴۶,۸ درصد و در اروپای شمالی ۴۰,۹ درصد پاسخگویان، داشتن فرزند را عامل بسیار مهمی در موفقیت ازدواج تلقی کرده‌اند.

جدول ۲۴: اهمیت عوامل مختلف در موفقیت ازدواج به تفکیک مناطق (میانگین از ۳ و میانگین بیشتر=اهمیت بیشتر)

شرقی	جنوبی	غربی	شمالی	اروپا	
۲,۸۳	۲,۸۴	۲,۸۳	۲,۸۷	۲,۴۸	وفاداری
۲,۷۰	۲,۴۷	۲,۲۳	۲,۱۴	۲,۴۷	داشتن فرزند
۲,۴۳	۲,۳۳	۲,۲۹	۲,۰۹	۲,۳۳	خانه خوب
۲,۲۱	۲,۳۲	۲,۴۴	۲,۴۸	۲,۳۲	داشتن زمان برای دوستان و علاقمندی‌های شخصی
۲,۲۹	۲,۲۷	۲,۲۰	۲,۳۱	۲,۲۷	مشارکت در کارهای خانه
۲,۴۳	۲,۲۲	۲,۰۵	۱,۸۴	۲,۲۲	درآمد کافی

براساس نتایج فوق می‌توان گفت، در اروپای شمالی در مقایسه با کشورهای دیگر، کمترین اهمیت را برای فرزندآوری چه به عنوان وظیفه‌ای در مقابل جامعه و چه به عنوان عامل مهمی در موفقیت ازدواج قائل شده‌اند. در مقابل، بیشترین اهمیت برای فرزندآوری و داشتن فرزند در اروپای شرقی مشاهده شده است. حال به رفتار فرزندآوری در کشورهای غربی می‌پردازیم. در هر دو پیمایش سوالی درخصوص تعداد فرزندان افراد متاهل پرسیده شده است. در جدول زیر، پاسخ‌های افراد در مناطق مختلف به تفکیک تعداد فرزندان و همچنین میانگین تعداد فرزندان در هر منطقه آمده است. داده‌های جدول کاملاً گویای این موضوع هستند که بیشترین میانگین تعداد فرزندان در اروپای شمالی است. پس از آن به ترتیب، آمریکا و استرالیا، اروپای شرقی، اروپای غربی و در نهایت اروپای جنوبی. بدین ترتیب علی‌رغم فراگیر بودن نگرش‌های جنسیتی برابرگرایانه و رواداری بیشتر نسبت به رفتارهای جدید در اروپای شمالی و اهمیت کمتری که به لحاظ نگرشی برای فرزندآوری قائل هستند، شاهد بیشترین تعداد فرزند در این کشورها هستیم. واقعیتی که در مطالعات مختلفی تایید شده و مورد مطالعه قرار گرفته است (هوم، ۱۹۹۳ و ۲۰۰۵؛ سویا، ۲۰۰۳؛ ادسرا، ۲۰۰۴؛ رانسن، ۲۰۰۴؛ اولا و برنهارت، ۲۰۰۸؛ ریندفوس و همکاران، ۲۰۱۰).

جدول ۲۵: تعداد فرزندان

تعداد	اروپا	شمالی	شرقی	غربی	جنوبی	آمریکا	استرالیا	
۰	۲۸,۲	۲۵,۶	۲۵,۴	۳۲,۳	۳۶,۴	۳۲,۴	۳۳,۵	
۱	۱۷,۶	۱۲,۴	۱۹,۸	۱۶,۶	۲۰,۴	۱۵,۴	۱۰,۹	
۲	۳۳,۷	۳۱,۷	۳۶,۵	۳۱	۳۱,۲	۲۶,۷	۲۸,۴	
۳	۱۳,۲	۱۸,۴	۱۲,۳	۱۲,۶	۹	۱۳,۳	۱۶,۷	
۴	۴,۷	۸	۳,۸	۴,۸	۲,۱	۶,۳	۶,۹	
۵ و بیشتر	۲,۶	۳,۹	۲,۳	۲,۷	۰,۹	۶	۳,۶	
تعداد پاسخگویان	۵۵۸۸۷	۹۲۹۸	۲۶۱۸۸	۱۶۹۱۳	۳۴۸۸	۲۲۱۷	۱۴۹۶	
میانگین	۱,۵۶	۱,۸۲	۱,۵۶	۱,۴۹	۱,۲۳	۱,۶۳	۱,۶۳	
	F,T	۲۲۵,۶					۰,۰۱۳	
	Sig.	۰,۰۰۰					۰,۹۹۰	

نتیجه گیری

چرخش در روندهای مربوط به خانواده به ویژه نرخ باروری، علی‌رغم گسترش ترجیحات ارزشی مدرن و غیر سنتی در خصوص نقش‌های جنسیتی و رفتارهای جدید، نشان می‌دهد که تبیین مبتنی بر تغییرات ارزشی، برای فهم تحولات خانواده کفایت نمی‌کند و نیازمند رویکرد جامع‌تری هستیم که براساس آن بتوان نوسانات-هم‌کاهش و هم‌افزایش- در روندهای مربوط به خانواده را تبیین کرد. وجود نرخ بالای باروری در اروپای شمالی، علی‌رغم اهمیت و ضرورت کمتر فرزندآوری در این جوامع، و فراگیر بودن ترجیحات ارزشی برابرگرایانه و پست مدرن، عدم کفایت رویکرد ترجیحات ارزشی را نشان می‌دهد. در رویکرد تغییرات ارزشی، کاهش باروری نتیجه انباشتی کنش‌های فردی زنان و مردان در جهت خودداری از فرزندآوری تلقی می‌شود. پذیرش این فرضیه به این معنی است که تغییرات باروری در یک جامعه در سطح فردی قابل تبیین است و این افراد - نه نهادها- هستند که تعیین کننده میزان باروری هستند (مک‌دونالد، ۲۰۰۰a). اما در مقابل، با توجه به چرخش‌های صورت گرفته در اروپای نوردیک، علاوه بر اسپینگ-اندرسن و بیلاری (۲۰۱۵) و گلدشایدنر و همکاران (۲۰۱۵)، در مطالعات متعددی، محیط نهادی و شرایط ساختاری- که در سیاست‌های عمومی، جنسیتی و خانواده بازتاب یافته‌اند- به عنوان عوامل عمده تعیین کننده رفتارهای مربوط به خانواده، مورد توجه قرار گرفته‌اند (بیزن و همکاران، ۲۰۱۶؛ مک‌دونالد، ۲۰۰۶؛ تیونن، ۲۰۱۱؛ بیلاری، ۲۰۰۸؛ اولا و برنهارت، ۲۰۰۸؛ لتابلیر، ۲۰۰۳؛ هوم، ۱۹۹۳).

این مطالعات، نشان می‌دهند که چرخش در روندهای خانوادگی به ویژه در جهت با ثبات شدن پیوندهای زناشویی و افزایش باروری در کشورهایی همچون کشورهای نوردیک، که مناسبات درون خانواده و مهمتر از آن سیاست‌های عمومی خود را با تغییرات صورت گرفته در نقش‌های زنان در حوزه عمومی تطبیق داده‌اند بیشتر مشهود و برجسته است. هوم (۱۹۹۳)، در مطالعه خود تحت عنوان «سیاست عمومی به مثابه تغذیه کننده باروری»، توقف کاهش نرخ باروری در سوئد در دهه ۱۹۷۰ و روند صعودی آن از میانه دهه ۸۰ را نتیجه سیاست‌های اجتماعی طرفدار فرزندآوری در این کشور می‌داند که در جهت تسهیل ورود زنان به بازار کار، توأم با فرزندآوری و فرزندپروری با کمترین هزینه می‌باشند. افزایش باروری در سوئد، نتیجه اثرات انباشتی سیاست‌های سخاوتمندانه‌ای همچون، افزایش مراقبت‌های روزانه عمومی از کودکان، مزایا و کمک هزینه‌های مربوط به داشتن فرزند، حق اشتغال پاره وقت والدین و انعطاف آنها در انتخاب ساعت‌های کاری و برخورداری

زوجین از مرخصی‌های همراه با حقوق مربوط به تولد فرزندان و سیاست‌های معطوف به کاهش تضاد نقشی ناشی از اشتغال زنان و دیگر سیاست‌های حمایتی مشابه می‌باشد.

گلدشایدر و همکارانش (۲۰۱۵) نیز با مطرح کردن این موضوع که حضور و مشارکت بیشتر مردان در خانه و خانواده، به ثبات رابطه کمک می‌کند، به این واقعیت اشاره می‌کند که مردان نوردیک که مرخصی والدینی بیشتری می‌گیرند، به میزان کمتری به خاتمه دادن به رابطه با شریک زندگی خود تمایل دارند. اسپینگ-اندرسن و بیلاری (۲۰۱۵) نیز، پیشرو بودن کشورهای نوردیک در حصول تعادل جدید و چرخش در روندهای خانواده، را ناشی از دو عامل تقسیم کارخانگی برابرگرایانه و سیاست‌های دولت رفاه، مراقبت عمومی با کیفیت تمام وقت از فرزندان و بازار کار دوستدار مادر می‌دانند. عواملی که با هم وابستگی تنگاتنگی دارند.

ریندفوس و همکارانش (۲۰۱۰) براساس تجربه نروژ، نشان می‌دهند که با افزایش فراهم بودن خدمات نگهداری از کودکان از ۰ به ۶۰ درصد، تعداد بچه‌های به دنیا آمده در سن ۳۵ سالگی والدین، از صفر به ۰٫۷ فرزند افزایش یافته است. سیاست‌های نگهداری روزانه فراگیر یکی از پیش‌شرط‌های برابری جنسیتی از طریق کاهش زمان مراقبت انجام شده توسط خانواده و تسهیم برابرگرایانه‌تر نقش‌های مراقبتی و اشتغال در بین زنان و مردان می‌باشند. بر همین اساس، زمینه‌های نهادی و سیاست‌هایی که از مدل دو نان آور/ دو مراقبت‌کننده حمایت می‌کنند، در مقایسه با سیاست‌های که نقش مراقبتی را منحصر به زن می‌دانند، منجر به سطح بالاتر باروری می‌شوند. در این سیاست‌ها، تلاش می‌شود از طریق کاهش ساعت کار، زمان بیشتری برای درگیر شدن مردان با مراقبت و نگهداری از کودکان فراهم شود. به همین دلیل کاهش ساعت‌های کار، نقش مثبتی در افزایش باروری دارد (بیزن و همکاران، ۲۰۱۶).

مک‌دونالد (۲۰۱۳: ۹۹۱)، مکانیزم‌تاثیرگذاری این سیاست‌ها بر باروری را اینگونه تبیین می‌کند: وی با اشاره به اینکه قوی‌ترین نتیجه بدست آمده از مطالعه کشورهای اروپایی این است که میزان بسیار باروری مربوط به شرایطی است که زنان مجبورند بین شغل و خانواده دست به انتخاب تعیین‌کننده بزنند، دلیل باروری بالا در اروپای نوردیک و فرانسه را وجود سیاست‌های خانواده حمایت‌کننده از ترکیب و سازگاری کار و خانواده معرفی می‌کند. ریندفوس و همکارانش (۲۰۱۰) نیز براساس تجربه نروژ، نشان داده‌اند که تطبیق‌های نهادی^{۵۴} می‌توانند تضاد بین مسئولیت‌های شغلی و خانوادگی را کاهش دهد و بدین طریق باعث افزایش میزان باروری تا سطح جانشینی شود.

اما سیاست‌های عمومی در اروپای شمالی از تسهیل اشتغال توأم با فرزندآوری و فرزندپروری فراتر رفته و از طریق برنامه‌های سخاوتمندانه، اشتغال توأم با فرزندآوری تشویق نیز می‌شود. در سوئد سیاست‌ها بگونه‌ای است که کارکردن بدون فرزند، به معنی از دست دادن بسیاری از مزایا است و داشتن فرزند بدون شغل به معنای استانداردهای پایین زندگی است (ادسرا، ۲۰۰۴). زیرا در سوئد، پدر و مادر از این حق برخوردار هستند که همزمان با مرخصی والدینی، درصد بالایی (۸۰ درصد) از حقوق هنگام اشتغال خود را دریافت کنند و براساس قانون «پاداش سرعت»^{۵۵} چنانچه فاصله بین دو فرزندآوری به میزان کافی کم باشد (کمتر از ۲ سال)، از این کمک هزینه برای بارداری دوم نیز کاسته نمی‌شود. این سیاست علاوه بر افزایش باروری، فاصله بین دو فرزند را نیز کاهش داده است (اندرسون، هوم و دوواندر، ۲۰۰۶؛ هوم، ۱۹۹۳).

در مقابل بطور پارادوکسیکالی، در کشورهای سنتی و خانواده‌گرای^{۵۶} اروپای جنوبی همچون ایتالیا، اسپانیا و یونان، نرخ باروری پایین است. در این کشورها، سیاست‌های حمایت‌کننده خانواده، بسیار ضعیف بوده و نظام رفاهی توجه کمتری به سازگاری والدگری با انتخاب‌های دیگر همچون شغل و تحصیل می‌شود. این موضوع احتمالاً عامل کلیدی برای تبیین پایین بودن زیاد میزان باروری در ایتالیا، اسپانیا و یونان باشد (بیلاری، ۲۰۰۸: ۷). زیرا در چنین شرایطی زنان دچار تضاد نقشی بین عملکرد تحصیلی و شغلی از یک سو و وظایف و نقش‌های سنتی خانگی از سوی دیگر می‌شوند. و به این دلیل از نظر اقتصادی، فرصت هزینه فرزندآوری بسیار بالا می‌رود (همان: ۸). در چنین شرایطی، برخی زنان، نقش‌های خانوادگی از جمله ازدواج، فرزندآوری و فرزندپروری را به نفع اشتغال، تحصیل و در مجموع خودشکوفایی، رها می‌کنند (مک‌دونالد، ۲۰۰۵: ۴۳۷).

بدین ترتیب رفتارهای مربوط به خانواده بیش از آنکه متأثر از ترجیحات ارزشی افراد باشند، از شرایط نهادی کلان جامعه تاثیر می‌پذیرند. مطالعات مختلف نشان می‌دهند که علت وجود نرخ پایین ازدواج و فرزندآوری علی‌رغم تمایل افراد به تشکیل خانواده در برخی کشورها را باید در عدم تطابق شرایط ساختاری و اقتصادی با تمایل افراد به خودشکوفایی فردی جستجو کرد. مطالعات بیزن و همکارانش (۲۰۰۲) و همچنین آن و میرا (۱۹۹۸) در اسپانیا، نشان می‌دهد که بیکاری و مخارج و هزینه‌های بالای زندگی از جمله عوامل مهم به تاخیر انداختن تشکیل خانواده می‌باشد. زنان و مردان ترجیح می‌دهند که ابتدا به یک شرایط مناسب و با ثبات اقتصادی برسند، سپس دست به تشکیل خانواده بزنند. هنجار دستیابی به وضعیت درآمدی خوب قبل از ازدواج و فرزندآوری، در مطالعه اندرسون (۲۰۰۲) در سوئد و د ویت و راونا (۱۹۹۸) در کانادا نیز مشاهده شده است.

55. Speed-premium

56. Familistic

مطالعه د ویت و راوانرا(۱۹۹۸) در کانادا همچنین نشان می‌دهد در جاهائی که جوانان در سنین جوانی، فرصت دستیابی به اشتغال و درآمد مناسب داشته اند، افزایش ازدواج مشاهده شده است(مک‌دونالد، ۲۰۰۶: ۴۹۶).

بدین ترتیب از نظر طرفداران تبیین‌های ساختاری و نهادی، عدم آمادگی اقتصادی از یک سو و نگرانی از احتمال تزام وظایف خانوادگی در نقش پدری و مادری با آرزوها و اهداف فردی و خودشکوفایی شخصی است که باعث کاهش نرخ ازدواج یا تاخیر آن و کاهش نرخ باروری می‌شود. مک‌دونالد(۲۰۰۶) در این خصوص بیان می‌کند، تصور ذهنی افراد درخصوص شرایط و مخاطرات اقتصادی و همچنین نگرانی از عدم تحقق آرزوها و اهداف فردی- به ویژه در میان زنان- منجر به تعویق تشکیل خانواده شده است. چنانچه تجربه زیسته افراد نشان دهد که تشکیل خانواده باعث عدم موفقیت شغلی و خودشکوفایی افراد شود، آنها کمتر تمایل به تشکیل خانواده خواهند داشت و در مقابل چنانچه احساس کنند در صورت ازدواج و فرزندآوری مورد حمایت جامعه قرار گیرند، اقدام به تشکیل خانواده خواهند کرد. بنابراین راه حل این مساله، فراهم کردن حس امنیت نسبت به وضعیت اقتصادی و کیفیت زندگی در میان زنان و مردان جوان از طریق توسعه نهادهای حمایتی در جامعه است(مک‌دونالد، ۲۰۰۶: ۴۹۵). شرایطی که در اروپای شمالی شاهد آن هستیم. در این کشورها، در طول زمان، سرمایه‌گذاری کلانی برای ایجاد یک دولت رفاه سخاوتمندانه و سیاست‌های فراگیر حمایت‌کننده خانواده صورت گرفته است. در این کشورها، برای تسهیل اشتغال زنان و مردان، مدل دو نان آور- دو مراقبت‌کننده^{۵۷} توسعه داده شد و علاوه بر تضمین ثبات شغلی زنان پس از زایمان، فارغ از وضعیت اشتغال والدین، برخورداری کودکان از خدمات نگهداری تضمین شده است. براین اساس، خدمات نگهداری از کودکان، به عنوان حق هر کودک به رسمیت شناخته شده است. خدمات فراگیر نگهداری از کودکان و دیگر مزایا همچون مرخصی والدگری، ناظر به سه هدف می‌باشند: توانمند ساختن والدین برای سازگاری کار و خانواده^{۵۸}، تضمین تسهیم برابر کار مزدی و غیر مزدی بین زنان و مردان و فراهم نمودن خدمات مورد نیاز کودکان(رستگارد، ۲۰۱۴؛ ادسرا، ۲۰۰۴).

به عنوان جمع‌بندی، با توجه به تجربه کشورهای غربی در ارتباط با تحولات خانواده و رویکردهای که تا کنون مرور شد، می‌توان دو رویکرد را هم از متمایز کرد. رویکردی که با عناوین مختلفی همچون زوال خانواده، مرگ خانواده، کاهش خانواده و ... نسبت به آینده تحولات خانواده نگاه بدبینانه‌ای دارد و علت اصلی این دگرگونی‌ها را در تغییرات ارزشی و نگرشی، ریشه‌یابی می‌کند. و رویکرد دوم، که روند تحولات خانواده را

57. Dual earner-dual carer model

58. Reconciliation of work-family

تغییر در جهت تطبیق با شرایط ساختاری و اقتصادی جدید می‌دانند و حتی برخی از آنها خانواده امروزی را از هر زمان دیگری قوی‌تر می‌دانند. رویکردی که می‌توان از آن تحت رویکرد تحولات انطباقی خانواده نام برد (جنادله و رهنما، ۱۳۹۸).

متناسب با این دو رویکرد به تحولات خانواده، در جوامع مختلف، جهت‌گیری سیاست‌های عمومی و خانواده نیز متفاوت بوده است. در جوامعی که رویکرد زوال خانواده برجسته‌تر است، سیاست‌های خانواده‌گرا در جهت تلاش برای حفظ ساختار خانواده هسته‌ای مبتنی بر تقسیم جنسیتی نقش‌ها و مدل مرد نان‌آور- زن خانه‌دار اعمال می‌شود. در این خصوص می‌توان به اروپای جنوبی از جمله اسپانیا، ایتالیا و یونان اشاره کرد. اما در بخش دیگر اروپا، به ویژه اروپای شمالی و فرانسه، با توجه به برجسته‌تر بودن رویکرد تحولات انطباقی خانواده، سیاست‌های حمایتی- انطباقی در جهت حمایت و تطبیق خانواده با شرایط جدید ساختاری و اقتصادی، اتخاذ شده است. سیاست‌ها و برنامه‌هایی شامل اقداماتی همچون انواع کمک هزینه‌های پرورش کودکان، کمک هزینه‌های مسکن، مرخصی‌های زایمان همراه با پرداخت حقوق و تضمین امنیت شغلی، مرخصی‌های پدران هنگام بدنیا آمدن فرزند، مرخصی‌های مربوط به مراقبت از کودکان بیمار و دارای بیماری‌های مزمن، توسعه مهد کودک‌ها و کودکستان‌ها به لحاظ کمی و کیفی و در برخی کشورها رایگان بودن این مراکز، انعطاف‌پذیری زمان فعالیت این مراکز با ساعات کار والدین، کمک هزینه‌های مربوط به مراقبت از کودکان توسط پرستاران خانگی، کاهش ساعات کار در هفته برای اختصاص وقت بیشتر والدین برای خانواده و اوقات فراغت، ترویج ایده مرد خانواده به جای مرد کار و تسهیل مشارکت پدران در امور خانه و ... (همان) .

شواهد و مطالعات صورت گرفته درخصوص مقایسه کارآمدی و اثربخشی دو رویکرد سیاستی فوق، همراستا با یافته‌های این مطالعه، نشان می‌دهند کشورهایی که رویکرد سیاستی حمایتی انطباقی را اتخاذ کرده‌اند، به ویژه اروپای شمالی، در افزایش نرخ تشکیل خانواده و میزان باروری موفق‌تر عمل کرده‌اند. و در مقابل، کشورهایی همچون ایتالیا و اسپانیا، که بر حفظ ساختار خانواده هسته‌ای مرد نان‌آور- زن خانه‌دار، تاکید داشتند، خانواده را بیشتر با بحران مواجه ساخته‌اند (مک‌دونالد، ۲۰۰۲؛ لتابلیر، ۲۰۰۳؛ ارل، موکومین و هیمن، ۲۰۱۱؛ دیواندر، ۲۰۰۸).

منابع

- جنادله، علی و رهنما، مریم (۱۳۹۸). سیاستگذاری خانواده: دلالت‌های سیاستی دو رویکرد متفاوت به تحولات خانواده، مجموعه مقالات اولین همایش سیاستگذاری اجتماعی در ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات اجتماعی و فرهنگی، ۸۱-۱۲۱.
- روشتاین، بو (۱۳۹۳). *دام‌های اجتماعی و مسئله‌ی اعتماد*، ترجمه رهبری، لادن، شارع‌پور، محمود، فاضلی، محمد و فتاحی، سجاد، تهران، آگه.
- Adsera, A. (2004). Changing fertility rates in developed countries. The impact of labor market institutions. *Journal of population economics*, 17(1), 17-43.
- Andersson, G., Hoem, J. M., & Duvander, A. Z. (2006). Social differentials in speed-premium effects in childbearing in Sweden. *Demographic research*, 14, 51-70.
- Baizan, P., Arpino, B., & Delclós, C. E. (2016). The effect of gender policies on fertility: The moderating role of education and normative context. *European Journal of Population*, 32(1), 1-30.
- Becker, G. S. (1973). A theory of marriage: Part I. *Journal of Political economy*, 81(4), 813-846.
- Becker, G. S. (1974). A theory of marriage: Part II. *Journal of political Economy*, 82(2, Part 2), S11-S26.
- Becker, G. S. (1981). *A Treatise on the Family*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Billari, F. C. (2008). Lowest-low fertility in Europe: Exploring the causes and finding some surprises. *The Japanese Journal of Population*, 6(1), 2-18.
- Cherlin, A. J. (2016). A happy ending to a half-century of family change?. *Population and Development Review*, 121-129.
- Chesnais, J. C. (1996). Fertility, family, and social policy in contemporary Western Europe. *Population and development review*, 729-739.
- Duvander, A. Z. (2008). Family policy in Sweden: An overview. *Social insurance report*, 15, 1-18.
- Earle, A., Mokomane, Z., & Heymann, J. (2011). International perspectives on work-family policies: lessons from the world's most competitive economies. *The Future of Children*, 21(2), 191-210.
- Easterlin, R. A. (1976). The conflict between aspirations and resources. *Population and development review*, 417-425.
- Easterlin, R. A., Macdonald, C., & Macunovich, D. J. (1990). How have American baby boomers fared? Earnings and economic well-being of young adults, 1964-1987. *Journal of Population Economics*, 3(4), 277-290.

- Esping-Andersen, G., & Billari, F. C. (2015). Re-theorizing family demographics. *Population and development review*, 41(1), 1-31.
- Furstenberg Jr, F. F. (2010). On a new schedule: Transitions to adulthood and family change. *The future of children*, 67-87.
- Goldscheider, F., Bernhardt, E., & Lappegård, T. (2015). The gender revolution: A framework for understanding changing family and demographic behavior. *Population and Development Review*, 41(2), 207-239.
- Happel, S. K., Hill, J. K., & Low, S. A. (1984). An economic analysis of the timing of childbirth. *Population studies*, 38(2), 299-311.
- Hoem, J. M. (1993). Public policy as the fuel of fertility: effects of a policy reform on the pace of childbearing in Sweden in the 1980s. *Acta Sociologica*, 36(1), 19-31.
- Hoem, J. M. (2005). Why does Sweden have such high fertility?. *Demographic research*, 13, 559-572.
- Inglehart, R., & Baker, W. E. (2000). Modernization, cultural change, and the persistence of traditional values. *American sociological review*, 19-51.
- Kalmijn, M. (2007). Explaining cross-national differences in marriage, cohabitation, and divorce in Europe, 1990–2000. *Population studies*, 61(3), 243-263.
- Köppen, K. (2011). Marriage and cohabitation in Western Germany and France. *Rostock: University of Rostock*.
- Kulu, H., & Boyle, P. J. (2010). Premarital cohabitation and divorce: Support for the “Trial Marriage” Theory?. *Demographic Research*, 23, 879-904.
- Lesthaeghe, R. (1998). On theory development: applications to the study of family formation. *Population and development review*, 1-14.
- Lesthaeghe, R. (2010). The unfolding story of the second demographic transition. *Population and development review*, 36(2), 211-251.
- Lesthaeghe, Ron. 1995. “The second demographic transition in Western countries: An interpretation,” in Karen Oppenheim Mason and Ann-Magritt Jensen (eds.), *Gender and Family Change in Industrialized Countries*. Oxford: Clarendon, pp. 17–62.
- Letablier, M. T. (2003). Fertility and family policies in France. *Journal of Population and Social Security*, 1(1), 242-258.
- Liefbroer, A. C., & Dourleijn, E. (2006). Unmarried cohabitation and union stability: Testing the role of diffusion using data from 16 European countries. *Demography*, 43(2), 203-221.
- McDonald, P. (1997). Older people and their families: issues for policy. *Ageing and Social Policy in Australia*, Cambridge University Press, Melbourne, 194-210.
- McDonald, P. (2000a). Gender equity in theories of fertility transition. *Population and development review*, 26(3), 427-439.
- McDonald, P. (2000b). Gender equity, social institutions and the future of fertility. *Journal of the Australian Population Association*, 17(1), 1-16.

- McDonald, P. (2006). Low fertility and the state: The efficacy of policy. *Population and development review*, 32(3), 485-510.
- McDonald, P. (2013). Societal foundations for explaining low fertility: Gender equity. *Demographic research*, 28, 981-994.
- Newton, K., Stolle, D., & Zmerli, S. (2018). Social and political trust. *The Oxford handbook of social and political trust*, 37-56.
- Nolan, J. (2002). The intensification of everyday life. *Job insecurity and work intensification*, 112-136.
- Oláh, L. S., & Bernhardt, E. M. (2008). Sweden: Combining childbearing and gender equality. *Demographic research*, 19, 1105-1144.
- Preston, S. H. (1986). Changing values and falling birth rates. *Population and development review*, 12, 176-195.
- Rindfuss, R. R., Guilkey, D. K., Morgan, S. P., & Kravdal, Ø. (2010). Child-care availability and fertility in Norway. *Population and development review*, 36(4), 725-748.
- Rønsen, M. (2004). Fertility and family policy in Norway-A reflection on trends and possible connections. *Demographic Research*, 10, 265-286.
- Rostgaard, T. (2014). *Family policies in Scandinavia*. Friedrich-Ebert-Stiftung, Western Europa/North America.
- Thévenon, O. (2011). Family policies in OECD countries: A comparative analysis. *Population and development review*, 37(1), 57-87.
- Tsuya, N. O. (2003). Fertility and family policies in Nordic countries, 1960-2000.
- Van de Kaa, D. J. (2001). Postmodern fertility preferences: from changing value orientation to new behavior. *Population and Development Review*, 27, 290-331.
- Van Peer, C. (2000, May). Comparative analysis of differences in desired and realized fertility. In *FFS Flagship Conference, Brussels* (pp. 29-31).